

﴿ سوره ۱ - فاتحه - مکی - ۷ آیه - جزو اول ﴾

- ۱- بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ - بنام خداوند جهان دار بخشنده مهربان.
- ۲- الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ - ستایش نیکو و ثنای بسزا خداوند جهانیان راست
- ۳- الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ - فراخ بخشایش مهربان .
- ۴- مٰلِکِ یَوْمِ الدِّیْنِ - پادشاه روزشمار و پاداشن .
- ۵- اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَاِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ - تو را می پرستیم و از تو یاری می خواهیم .
- ۶- اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ - رهنمون باش ما را براه راست و درست .
- ۷- صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ - راه کسانی که نوازش کردی و بر آنها نیکوئی نمودی .
غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ وَاِلَّا الضَّالِّیْنَ - نه راه جهودان خشم برایشان شده و نه راه ترسایان گم اندر راه !

﴿ تفسیر ادبی و عرفانی ﴾

۱- بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ : نزد اهل عرفان : ب ، بهار خدا و سین ، سنای خدا و میم ، مُلک خدا .
 نزد اهل معرفت : ب بهای احدیت سین سنای صمدیت ، میم ملک الوهیت . بهاء او قدیم ، سناء او کریم ، ملک او عظیم . بهاء او باجلال ، سناء او باجمال ، و ملک او بی زوال . بهاء او دل ربا ، سنای او مهر فرا ، ملک او بی فناء .

ای پیش رو از هر چه بخوبی است ، جلالت
 خورشید به رشک آید چون دید جمالت ؟
 زرد اهل ذوق : - ب بر با اولیاء ، سین سر با صفیاء ، میم منتت بر اهل ولاء ، ب بر او باندگان ، سین سر او بادوستان ، میم منتت او بر مشتاقان . اگر نیکی او نبود ، چه جای تعبیه سر او بودی ؟ و گر منتت او نبود ، بنده را چه جای وصل او بودی . و بر درگاه جلال او چه محل بودی ، گر مهر آزل نبود بنده چگونه آشنای لم یزل بودی ؟

آب و گل را زهره مهر تو کی بودی اگر
 هم به لطف خودی تکریدی در از نشان اختیار
 مهر ذات تو است الهی دوستان را اعتقاد
 یاد وصف تو است یارب غمگنان را غمگسار
 دنیا بنام خدا خوش است و عقبی به عفو او و بهشت به دیدار او ، در دنیا اگر نه پیغام و نام خدا بودی ، بنده را چه جای منزل بودی ، و در عقبی اگر نه عفو و کرمش بودی ، کار بنده مشکل بودی ، در بهشت اگر نه دیدار دل افروز او بودی شادی درویش به چه بودی ؟ خدا یا به نشان تو بیندگانیم ، به شناخت تو زندگانیم ، به نام تو آبادانیم ، به یاد تو شادانیم ، به یافت تو نازانیم ، مست از جام مهر تو مائیم ، صید عشق در دام تو مائیم .
 زنجیر معنبر تو دام دل ما است
 عنبر ز نسیم تو غلام دل ما است
 در عشق تو چون خطبه بنام دل ما است
 کجائی که همه جهان به کام دل ما است

اسم (بسم الله) از سمت گرفته اند و سمت داغ، یعنی گوینده بسم الله دارنده آن رقم و نشان کرده آن داغ است. حضرت رضا (ع) فرمود: وقتی بنده بسم الله می گوید یعنی خداوندا داغ دارم و بدان شادم، اما از بود خود بفریادم، کریم بود مرا از پیش من برگیر که بود تو راست کند همه کارم. خدا یا بود تو چراغ معرفت بی فروخت پس روشنی دل من افزونی است، گواهی تو ترجمانی من کرد پس نداء من افزونی است، نزدیکی تو چراغ وجد من بی فروخت پس همت من افزونی است، اراده تو کار من بساخت پس جهد من افزونی است، خداوندا، از بود خود چه دیدم؟ مگر بلا و عنا، و از بود تو چه رسیدم؟ همه عطا و وفا!

آغاز کتاب خدا بر نام الله و رحمن و رحیم ازان جهت است که همه معانی در آن سه نام جمع است و آن معانی سه قسم است: قسمی بجلال و هیبت و آن در نام الله است، قسمی نعمت و تربیت و آن در نام رحمن است، قسمی رحمت و مغفرت و آن در نام رحیم است!

معنی دیگر آنست که در آن زمان که خداوند پیغمبر را به خلق فرستاد مردم سه گروه بودند: بت پرستان، جهودان، ترسایان، گروه نخست نام آفریننده را الله می دانستند و این نام در میان آنان مشهور بود، گروه دوم نام او را رحمن می دانستند و در تورات مذکور، گروه سوم نام او را رحیم می دانستند و نزد آنان در انجیل معروف است. اینکه آغاز به نام الله و بعد رحمن و سپس رحیم شده، جهت آنست که سر آغاز همه، آفرینش است و بعد

قدرت و پرورش و سپس رحمت و آموزش، یعنی که به قدرت بیا فریدم و به نعمت بپروریدم و به رحمت بیامرزیدم! پیر طریقت گفت: خداوندا نام تو ما را جواز، مهر تو ما را جهاز، شناخت تو ما را امان، و لطف تو ما را عیان. خداوندا، ضعیفان را پناهی، قاصدان را بر سر راهی و مؤمنان را گواهی، چه عزیز است آن کس را که تو خواهی؟! ۲- الْحَمْدُ لِلَّهِ: ستایش خدای مهربان، کردگار روزی رسان، یکتا در نام و نشان، خداوندی که ناجسته

یابند، نادریافته شناسند و نادیده دوست دارند. قادر بی احتیال، قیوم بی گشتن حال، در ملک ایمن از زوال، در ذات و صفات متعال، لَمْ یَزَلْ وَلا یَزَالُ، موصوف به وصف جلال. عزت قرآن به عجز بندگان گواهی داد و به کمال جلال و تقدس از ایشان نیابت کرد و خود را ثنا گفت و ستایش خود را به آنان بیاموخت و به آن دستور داد و گرنه یارای چه کسی باشد که بچگونگی ستایش او بی برد! ای سزاوار ثناء خویش و ای شکر کننده عطای خویش، بنده به ذات خود از خدمت تو عاجز و به عقل خود از شناخت منت تو عاجز و به توان خود از سزای تو عاجز. کریم رفتار آن دردم که تو درمان آنی، بنده آن ثنایم که تو سزای آنی، من در تو چه دانم که تو خود دانی، تو آنی که تو خود گفتی. بدان که حمد یا بردیدار نعمت است یا بردیدار منعم، آنچه بردیدار نعمت است: طاعت وی به کار بردن و شکر او را بر میان بستن، تا امروز در نعمت بیفزاید و فردا ببهشت رساند. و آنچه که بردیدار منعم است: زبان حال جوان مردی است که او را شراب شوق دادند و با شرم او را با صاحب نعمت هم دیدار کردند تا از خود فانی شد، ذکر حق شنید، چراغ آشنایی دید، اجابت لطف شنید، توقع دوستی دید و بدوستی لم یزل رسید. این جوان مرد نخست نشانی یافت بی دل شد، پس با یافت همه دل شد، پس دوست دید، بر سر دل شد!

پیر طریقت گفت: دو گیتی در سر دوستی شد، و دوستی در سر دوست، اکنون نمی توانم گفت که او است!

چشمی دارم همه پر از صورت دوست

باده مر آخوش است نادوست در اوست

از دیده و دوست فرق کردن نه نکو است

یا او است بجای دیده باده خود او است!

رَبِّ الْعَالَمِينَ - : پروردگار جهانیان ، یکی را پرورش تن روزی و یکی را پرورش دل روزی ، یکی تن پرور به نعمت ، یکی دل پرور به ولّی نعمت ، نعمت بهره کسی است که از کوشش در خدمت فروگذار نکند؛ طمع دیدار دوست صفت مردان است و پیروزی از آن بنده است که دوست او را عیان است .

ای منظر تو نظاره گاه همگان پیش تو در او فتاده راه همگان
ای زهره شهرها و ماه همگان حسن تو ببرد آب و جاه همگان

۳- الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ - : رحمن است که راه مزدوری آسان کند، رحیم است که شمع دوستی در راه دوستان برافروزد، مزدور همیشه رنجور و در آرزوی حور و قصور، و دوست در بحر عیان غرقه نور!

روزی که مرا وصل تو در چنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید!

رحمن است که قاصد آن را توفیق مجاهدت داد ، رحیم است که واجد آن را تحقیق مشاهدت داد ، آن حال مرید است و این حال مراد ، مرید به چراغ توفیق رفت به مشاهده رسید ، مراد بشمع تحقیق رفت به معاینه رسید! زیرا طالب به دوری از خود به وی نزدیک شود و به گم شدن از خود ، ویرا آشنا گردد، که او نه از قاصدان دور است ، و نه از طالبان گم ، و نه از مریدان غایب!

رحمتی کن بر دل خلق و برون آی از حجاب تا شود کوتاه ز هفتاد و دو ملت داوری!

۴- مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ - : اشارت است به دوام ملک احدیت و بقاء جبروت الاهیّت، هر ملکی روزی به آخر رسد و زوال پذیرد ولی ملک خداوند بر دوام است که هرگز به سر نیاید و زوال نپذیرد ، در هر دو جهان هیچ چیز و هیچ کس از ملک او بیرون نیست و کسی را چون ملک وی ملک نه! امروز رَبِّ الْعَالَمِينَ است و فردا مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ- در دو جهان ملک خدا راست بی شریک و بی انباز، بی حاجت و بی نیاز! پس اختیار بنده از کجا است؟ و آنرا که اختیار نیست حکم نیست .

دین در اینجا به معنی شمار است و پاداش ، می گوید مالک و متولی حساب بندگان منم ، تا کسی را بر عیبهای آنان و قوف نیفتد که شرمسار شوند؟ هر چند حساب کردن نشانه قهر است اما پرده از روی کار برنگرفتن عین کرم است، خداوند خواهد تا کرم نماید پس از آنکه قهر راند! این است سنت خدای عزوجل که هر جا ضربت قهرزند مرهم کرم برنهد!

پیر طریقت گوید: فردا در موقف حساب اگر مرا نوائی بود و سخن را جایی بود گویم: بار خدا از سه چیز که دارم در یکی نگاه کن، نخست در سجودی که هرگز جز تو کسی را از دل نخواست ، دوم تصدیقی که هر چه گفتمی گفتم راست ، سوم چون نسیم کرمت برخاست ، دل و جان من جز تو را نخواست!

جز خدمت روی تو ندارم هوسی من بی تو نخواهم که بر آرم نفسی

۵- اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِينُ - : اشاره به دور کن عظیم آراستن دین است که مدار و روش دین داران به این دور کن است : نخست آراستن نفس به عبادت بی ریا و طاعت بی نفاق و دیگری پیراستن و پاک نگاه داشتن نفس از شرك و فساد و تکیه نکردن بر حول و قوت خود، آراستن نفس اشارت است به آنچه می باید کرد در شرع و پیراستن اشارت است به آنچه می نباید کرد در شرع، اِيَّاكَ نَعْبُدُ: توحید مخصص است که خداوندی را خدای یگانه سزاوار، چه او معبود بی همتا و یگانه یکتا است . وَاِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اشارت است به معرفت عارفان و اصل این معرفت آنست

که حق جلّ جلاله را به هستی و یکتائی بشناسی، سپس به توانائی و دانائی، که توحید بنای اسلام است و معرفت بنای ایمان، راه شناسی نخستین به دیدن تدبیر صانع و دیگری به دیدار حکمت او است؟

پیر طریقت گفت: - از اینجاست که عارف، طلب از یافتن یافت نه یافتن از طلب، و سبب از معنی یافت نه معنی از سبب، مطیع طاعت از اخلاص یافت نه اخلاص از طاعت، گناه کار را گناه از عذاب رسید نه عذاب از گناه! ۶- اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ: این آیت عین عبادت است و مِخ طاعت، چه دعا و سؤال و نضرع و زاری مؤمنان، طلب استقامت آنان در دین است، مؤمنان می گویند: بار خدایا راه خود بمانما و آنگاه مارا بر آن روش دار و آنگاه از روش به کشش رسان، پس نمود راه به آنست که خداوند آیات خود را نمایش داد، روش آنست که مرتبه به مرتبه مقرر داشت، کشش آنست که او را نزدیک خود خواست. مؤمنان در این آیت، نمایش و روش و کشش هر سه می خواهند، که نه هر که راه دید در راه برفت و نه هر که رفت بمقصد رسید، بسا کس که شنید و ندید و بسا کس که دید و نشناخت و بسا کس که شناخت و نیافت!

بسا پیر مناجاتی که از مرکب فرو ماند بسا یار خرابانی که زین بر شیر فر بنده!

۷- صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ: - گفته اند این راه و روش اصحاب کهف است که مؤمنان گفتند: خداوندا، راه خود بر ما بی مابه سر بر، چنانکه بر جوان مردان کهف تفضل کردی و نواخت خود بر ایشان نهادی و گفته در این غار شوید و خوش بخشید که ما خواب شما به عبادت جهانیان برگزیدیم. خداوندا، ما را از آن نعمت و نواخت بهره کن و چنانکه بی ایشان کارشان را به فضل خود به سر بردی، کار ما هم بی مابه سر بر، که هر چه ما کنیم بر ما تاوان بود و هر چه تو کنی ما را عزت دو جهان بود:

پیر طریقت گفت: - خدایا نمی توانیم این کار را بی تو به سر ببریم، نه زهره آن داریم که از تو به سر ببریم، هر که که پنداریم رسیدیم از حیرت شمار و اگر دیدیم، خدایا، کجا باز یابیم آن روز که تو ما را بودی و ما نبودیم، تا باز به آن روز رسیم میان آتش و دودیم! اگر به دو گیتی آن روز یابیم بر سویدیم، ورنه بود خود را به نبود خود شنودیم. اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ: - به اسلام و سنت در هم بست که تا هر دو بهم نشنوند، بنده را استقامت دین نبود که اسلام بی سنت نیست و هر چه نه با سنت است آن دین حق نیست. از این جاست که پیغمبر گفت: گفتار نیک بسته به کردار نیک است و هر دو بسته به نیت است و هر سه بسته به موافقت با سنت است.

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ: - خداوندا، ما را از آنان مگر دان که بخودشان باز گذاشتی تا به تیغ هجران خسته و به میخ رد بسته شدند، آری چه باری کشد جبل گسسته؟ و چه بکار آید کوشش نبایسته؟ در بیگانگی زیسته، امروز از راه بیفتاده و راه کج راه راست پنداشته، و اینان کسانی هستند که کوشششان در زندگی دنیا به هدر رفته و گمان می کنند که کردارشان نیک است (۱).

گفتم که برا زواج برین شد بختم
وز ملک نهاده چون سلیمان تختم
خود را چو به میزان خرد بر سنجم
از بنگه دو نیان کم آمد رختم

لطیفه - سوره فاتحه را کلید بهشت دانند، از آن رو که درهای بهشت هشت است و این سوره هم هشت قسم است تا آن هشت قسم تحصیل نکنی و به آن معتقد نشوی این درها بر تو گشوده نشود! نخست: (الْحَمْدُ) یاد ذات (۱) اشاره به این آیه - ضَلُّ سَعِيهِمْ فِي السَّعْيَاتِ الدُّنْيَا وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا.

خداوند، دوم (الرَّحْمَن) ذکر صفات او، سوم (إِيَّاكَ تَعْبُدُ) ذکر افعال او، چهارم (إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) ذکر معاد، پنجم (إِهْدِنَا) ذکر تزکیه نفس، ششم (الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) ذکر آراستن نفس به نیکیها، هفتم (صِرَاطَ الَّذِينَ) ذکر احوال دوستان و رضای خداوند از آنان، هشتم (غَيْرِ الْمَغْضُوبِ) ذکر احوال بیگانگان و نارضائی خداوند از آنها. و هر یک از این هشت علم دریست از درهای بهشت. پس هر کس این سوره را به اخلاص بخواند در بهشت هشت بروی او باز شود، امروز بهشت عرفان و فردا بهشت رضوان در جوار رحمن.

﴿ سوره ۲ - بقره (مدنی) ۲۸۶ - آیه - جزو اول ﴾

﴿ تفسیر لفظی ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - : بنام خداوند بخشنده مهربان .

۱- آلم - : راز خداوند در قرآن است .

۲- ذَالِكِ الْكِتَابِ الْارِيبِ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ : این نامه ایست در آن شک نیست که راه نمای

پرهیزکاران است .

۳- الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ : آنان که

به نادیده می گروند و به هنگام، نماز بیای می دارند و از آنچه ایشانرا روزی دادیم هزینه و بخش می کنند .

۴- وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِمَّا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ .

آنان که ایمان دارند به آنچه تو فرستاده شده (از قرآن و پیغام و فرمان) و آنچه پیش از تو فرستاده شده (از کتاب و صحیفه)

و به سرای جاودانی بی گمان می گروند و یقین می کنند :

۵- أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ : آنان که به این صفتند به

راه نمائی از خداوندند و برپیروزی و رستگاری هستند .

﴿ تفسیر ادبی و عرفانی ﴾

۱- آلم - بدانکه خطاب به حروف مفرد، سنت و رویه دوستان است که در حقیقت رازی از دوستی به دوستی

دیگر است بی آنکه رقیبی از آن آگاه شود (۱).

زان گونه پیامها که او پنهان داد .

در صحیفه دوستی نقش خطی است که جز عاشقان ترجمه آن نخوانند و در خلوت خانه دوستی میان دوستان

رازی است که جز عارفان بدانند و در نگارخانه دوستی رنگی است از بی رنگی که جز والهان و مشتاقان نه بینند!

جمال چهره جانان اگر خواهی که بینی تو

تا با موسی هزاران کلمه بهزاران لغت برفت، با محمد (ص) در خلوت (آ و آدی) بر بساط انبساط این راز

(۱) مفسران راجع به رمز اول سوره ها با هم اختلاف دارند و محققان آنرا از متشابهات قرآن دانند و مردم را

بر فهم آن ناتوان بینند. بعضی گویند خداوند را در هر کتاب آسمانی سری است و این حروف در قرآن سر الاهی است برخی

دیگر آنها را نام سوره یا نام پیغمبر دانند مانند: طه و یس و بعضی آنها را سوگند خداوند به آن حروف دانند .

برفت ، آن کلمه ها با موسی در حجاب برفت و این راز با محمد در عیان ، موسی سخن ها و خبرها شنید ، گوینده ندید ، محمد راز را شنید و در راز دار می نگرید ، موسی به طلب نازید که در طلب بود ، محمد به دوست نازید که در حضرت بود ، موسی لذت مشاهده نیافته و ذوق آن ندانسته و از سمیع و ذکر فراتر نشده بود ، محمد از خدا سمع به نقطه جمع رسیده بود ، جان در سر عیان شد و عیان از بیان دورا

کسی کورا عیان باید ، خبر پیشش و بال آید
چو سازد با عیان خلوت ، کجادل در خبر بندد؟
آلم ، نوازشی است به زبان اشارت که با مهتر عالم رفت و به رمز الف و لام و میم میگوید : ای سید ، از پرده واسطه جبرئیل یک دم در گذر تا صفت عشق ، نقاب تعزز فرو گذارد و آن شگفتیهای پنهانی و ذخیره های غیبی که تورا ساخته است بتو بنماید !

جبرئیل آنجا سرت ز حمت کند خوش بریز
خون بهای جبرئیل از گنج رحمت بازده !
پیر طریقت ، جمال اهل حقیقت ، شیخ انصاری در این باب سخنی نغز می گوید :
الف - پیشوای حروف است و در میان حروف معروف ، به دیگر حروف پیوند ندارد ، ولی دیگر حروف به الف پیوند دارد ، الف از همه حروف بی نیاز است ، همه حروف را به الف نیاز است ، الف اول و آخر یکی و راست است و یک رنگ و دیگر حرفها رنگارنگ و ناراست !

پس هر حرفی از آن سه حرف چراغی است از نور اعظم افروخته ، آفتابی است از مشرق حقیقت طالع گشته و به آسمان غیر ترقی یافته ، صفات بشری و کدورت های خلاق ، حجاب آن نور است و تا حجاب بر جا است ، طمع یافتن آن نور خطا است !

عروس حضرت قرآن نقاب آن که بر اندازد
که دار الملک ایمان را مجرد یابد از غوغا!
۲- ذَلِكُ الْكِتَابِ : اشارت است به اینکه خداوند ایمان و معرفت را بر دل مؤمنان نوشت و گفت بنده من نقش ایمان در دلت نوشتم ، عطر دوستی من سرشتم ، فردوس از بهر تو نگاشتم ، دلت به نور معرفت آراستم ، شمع وصل من افروختم ، مهر مهر بر آن دل نهادم ، رقم عشق در ضمیرت زدم ، در لوح همه وصف تو نوشتم و همه وصف خود نوشتم و وصف تورا که در لوح نوشتم به جبرئیل نمودم !

هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ - : این قرآن ، راه نمایی پر هیز کاران است و شفا دهنده ایمان داران ، آشنائی را سبب است ، روشنائی را مدد آئینه چشمها ، چراغ دلها ، شفای دردها ، نور دیده آشیایان ، بهار جان دوستان ، اندرز ترسندگان ، رحمت ایمان داران . چون دانی که قرآن رهنمای متقیان است ، پس نسبت تقوی پیشه کن تا تورا در پرده عصمت خود نگاه دارد که فدای رستاخیز همه نسبتها بریده شود جز نسبت تقوی ، هر کس امروز به پناه تقوی شود فردا به جوار مولا رسد زیرا گرامی ترین بندگان نزد خداوند پر هیز گارترین آنها است ، هم چنانکه از خارستانی اگر گذر کردی جامه ها را جمع میکنی و از آسیب خار می پریزی :

۳- الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ : (۱) خدای نادیده را دوست دارند و به یگانگی او اقرار دهند و بیک تائی

(۱) شیخ انصاری گوید : غیب بر سه گونه است : ۱- آنکه از چشم و از خورد هر دو پوشیده ۲- آنکه تنها از خورد پوشیده ۳- آنکه تنها از چشم پوشیده ، غیب اول راجع به خداوند است ، غیب دوم راجع به صورتها و رنگها است که از خورد پنهان ولی به چشم آشکار است ، غیب سوم راجع به فرشتگان است که از چشم پنهان ولی در خورد آشکار است .

او در ذات و صفات ایمان دارند و رسالت پیمبر او را بپذیرند و براه او راست روند .

وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ: و مؤمنان نماز گزارند که گوئی در خدا می نگرند و با او راز و نیاز می کنند چنانکه

پیمبر فرمود: خدا را پرستش کن مانند اینکه او را می بینی و اگر او را نه بینی او تو را می بیند .

نیز فرمود: وقتی بنده خدا به نماز می ایستد میان چشمان خداوند است . چون به نماز ایستی کوشش کن

تا اندیشه با نماز داشته باشی و دل بار از پردازی و به ادب باشی و دل از نعمت برگردانی و قدر راز ولی نعمت بدانی

که دون همت کسی است که راز ولی نعمت یافته و دل به نعمت مشغول دارد .

وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُشْفِقُونَ- نعمتی که مؤمنان را دادیم و نواختی که بر ایشان نهادیم به شکر آن نعمت

و آن نوازش قیام کنند و بفرمان شرع، درویشان را نوازند و با ایشان مواسات کنند و در گرفتن صدقه ها آنان را نایبان

حق شناسند آری اهل شریعت را اندکی صدقه دادن تبرع است ولی اهل حقیقت هر چه دارند بدل کنند و نیز خود را

مقصر دانند !

کسی از شبلی پرسیدن:- زکات ۲۰۰ دینار چند دینار است؟ گفت: از آن خود می پرسی یا از آن من؟ گفت:

مگر زکات دادن من و تو فرق دارد؟ گفت اگر تودهی زکات آن پنج دینار است و اگر من دهم همه دو بیست دینار

است! آنها که زکات دادند گویند: بار خدایا به آنچه ما دادیم از ما راضی و خشنود هستی؟ ولی آنها که تمام مال را

دادند خداوند به آنان می گوید از این انفاق که کردی از ما راضی هستی؟- بین تفاوت میان دو رضایت از کجا است

تا به کجا !

۴- وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ: این آیه صفت متقیان و اثبات ایمان ایشان است به قرآن

و آنچه از آسمان فرود آمده، از بیغام و نشان به زبان پیمبران که خداوند آنانرا بستود و به پسندید و پذیرفت و هر شرفی

و کرامتی که ائمتان گذشته را بود اینانرا داد و بر آن بیفزود و هر بار گرانی و سختی که بر آنان بود از اینان فرو نهاد

آنانرا روزگار عمل دراز تر بود و این امت را مجال توبت بیشتر، آنانرا توبت وقتی بود و عقوبت ساعتی ولی گناهان

این امت را مجال توبت تا وقت نزع است و عقوبت در مشیت الاهی است !

مؤمنان حقیقی به روز رستاخیز این چنین در یقین هستند که پیمبر از یکی از آنان پرسید: چگونه شب به

روز آوردی؟ گفت: با ایمان حق و حقیقی، گوئی با اهل بهشت هستم او به عرش الاهی نظر می افکنم! پیمبر فرمود:

این است درجه عالی یقین !

۵- أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى: این است پیروزی بزرگوار و مدح به سزا! این است دولت بی نهایت و کرامت

بی عنایت، در فراست بر اینان گشاده، نظری عنایت به دلها پتان روان داشته، چراغ هدایت در دلهاشان افروخته تا آنچه

دیگران را غیب است اینان را آشکار؟ و آنچه دیگران را خبر است ایشان را عیان باشد!

پیری را پرسیدند فراست چیست؟ گفت: ارواحی در ملکوت اعلی در حرکتند و بر معانی غیب آگاه میشوند

و از اسرار حق، سخن مشاهده گویند نه سخن گمان .

سیری: استاد شیخ جنید- روزی او را گفت: مردمان را سخن گوی و ایشانرا پند ده که تو را وقت است

جنید گفت: خود را شایسته این کار نمی دانم و استحقاق آنرا در خود نمی بینم! تا آنکه شبی پیمبر را خواب دید که

ویرا گفت مردمان را سخن گوی! جنید گفت من همان شب پیش از بامداد برخاستم و بخانه (سری) رفتم در را کوبیدم

سری بیامد و گفت: سخن ما را نپذیرفتی تا عاقبت بتو گفتند! برو با مردم سخن گو! روز دیگر جنید در مسجد جامع بغداد بنشست و خبر در شهر افتاد که جنید سخن می گوید - غلامی نصرانی ناشناس بیامد و از جنید پرسید: اینکه گفته اند از فراست مؤمن پیر هیزید، چه معنی دارد؟ جنید سر را بلند کرد و گفت: مسلمان شو که وقت آن رسیده است پس غلام اسلام آورد!

پس شما مردم با ایمان بنگرید و نیکو تأمل کنید تا بر فراست امثال (سری) و (جنید) شک و گمان نبرید و اعتراض نکنید که گوهر آدمی بر مثال آینه است زنگ گرفته، تا آن رنگ بر روی دارد هیچ صورت در او پدید ناید، و چون ضیق دادی همه صورتها در آن پیدا شود. و این دل بنده مؤمن تا کدورت گناهان بر آنست هیچ چیز در آن پیدانیست و حالات غیبی در آن نمودن نگیرد و چون گناهان از آن زدوده شد، رازهای ملکوتی و اسرار غیبی در آن نمودن گیرد! و این خود مکاشفه دل است، و هم چنانکه دل را مکاشفه است جانرا معاینه است، چه که مکاشفه به خاستن عاقلهاست میان دل و میان حق و معاینه هم دیداری است که تا بادل است هنوز باخبر است و چون بجان رسید به عیان رسد! خواهی که عبد الله انصاری - عالم طریقت و پیشوای اهل حقیقت، بزبان کشف این رمز را بیرون داده و مهر بیگانگی از آن برگرفته می گوید: روز ازل میان جان و دل قصه ای برفت که نه آدم و حوا بود نه آب و گل، حق حاضر بود حقیقت حاصل، دل پرسید، جان پاسخ داد، دل را واسطه در میان بود ولی جانرا خبر عیان بود، دل هزاران مسئله از هر جا و هر چیز پرسید و جان همه را پاسخ داد، در یک سو نه دل از پرسش سیر شد و نه جان از پاسخ، هر چه دل از خبر پرسید جان از عیان گفت تادل با عیان باز گشت و خبر را فرا آب داد!

دل از جان پرسید: وفا چیست؟ گفت: عهد دوستی را درمان بستن! پرسید فنا و بقا چیست؟ گفت: فنا از خودی خود برستن. و بقا به حق پیوستن.

پرسید: بیگانه و مزدور و آشنا کیست؟ گفت: بیگانه آنکه رانده شده و مزدور آنکه در راه مانده شد. و آشنا آنکه خوانده شده.

پرسید: عیان و مهر و ناز چیست؟ گفت: عیان رستاخیز است، و مهر آتش خون آمیز و ناز نیاز را دست آویز دل گفت بیفزا، جان گفت: عیان با بیان بد ساز است و مهر با غیرت انباز، و آنجا که ناز است قصه دراز است.

دل گفت بیفزا، جان گفت: عیان شرح نپذیرد، و مهر خفته را به راز گیرد، و نازنده به دوست هرگز نمیرد. دل از جان پرسید: کس به خود به این روز رسید؟ جان گفت: از حق پرسیدم؟ فرمود: یافت من به عنایت است و پنداشتن که به خود می توان به من رسیدن جنایت است.

در این جا سخن میان جان و دل به سر رسید و حق سخن در گرفت و جان و دل شنوا شدند تا سخن عالی شد و جا از شنونده خالی! اکنون نه دل از ناز آدمی بیاساید، و نه جان از لطف و عنایت، دل در قبضه کرم است و جان در کنف حرم، نه از دل نشان پیدا و نه از جان اثر هویدا! در هست و نیست کرم است و در عیان خبر، و سر تا سر قصه جان و دل توحید است و بس^(۱).

(۱) به ذوق اهل عرفان دل چهار گونه است: ۱- دل برهنه از علاقه ها که در آن نوری افروخته و آن دل مؤمنان است. ۲- دل پوشیده از غلاف که روی آن پرده ای پوشیده و آن دل کافران است. ۳- دل که در آغاز روشنی کمی داشت ولی تاریک شد و آن دل منافقان است. ۴- دل که در آن هم ایمان است و هم نفاق و آن دل فاسقان است.

تفسیر لفظی

- ۶- اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا سَوَّءٌ عَلَيْهِمْ ؕ اَنْذَرْتَهُمْ ؕ اَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ ؕ لَا يُؤْمِنُوْنَ . آنانکه کافر شدند به ایشان یکسان است که آنان را بیم دهی و آگاه کنی و یا بیم نکنی در حال ایمان نخواهند آورد .
- ۷- خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ ؕ وَعَلٰى سَمْعِهِمْ ؕ وَعَلٰى اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً ؕ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ . خداوند به دل‌های آنان مهر نهاد و بر گوش و چشمشان پرده ایست و آنانرا عذاب است دردناک .
- ۸- وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُوْلُ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَيَالْآخِرَةِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِيْنَ ، از مردمان کسانی هستند که می‌گویند ایمان آوردیم به خدا و به روز رستاخیز ، در حالیکه آنها مؤمن نیستند
- ۹- يُجَادِعُوْنَ اللّٰهَ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَمَا يَخْدَعُوْنَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ ؕ وَمَا يَشْعُرُوْنَ ، آنها (به خیالشان) خدا و ایمان دارانرا گول می‌زنند در حالیکه خودشان را گول می‌زنند و نمی‌دانند .
- ۱۰- فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ ؕ فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضًا ؕ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ؕ بِمَا كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ . در دل‌هایشان بیماری است و خداوند بر بیماری آنان افزود و آنها را عذاب دردناک و درد افزا است (به سبب آنچه دروغ گفتند و پیمبر و پیام او را دروغ دانستند ؟
- ۱۱- وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوْا فِى الْاَرْضِ قَالُوْا اِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُوْنَ . . وقتی بایشان گویند که فساد و تباهی در زمین نکنید در جواب گویند ما نیکوکار و سامان آوریم .
- ۱۲- اِلَّا اِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُوْنَ وَلٰكِنْ لَّا يَشْعُرُوْنَ . آگاه باشید که آنان خود مفسد و مفسده جو هستند و عاقبت آنرا نمی‌فهمند و نمی‌دانند .

تفسیر ادبی و عرفانی

- ۶- اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ... - : از اول سوره تا اینجا اشاره به فضل و لطف خداوند است با آشنایان و دوستان و قهر و عدل با بیگانگان و دشمنان . خداوند را هم فضل است و هم عدل ، اگر عدل کند رواست و اگر فضل کند سزا است ولی نه هر چه در عدل رواست در فضل سزا است بلکه هر چه از فضل سزا است در عدل روا است . یکی را به فضل بخواند و حکم او را است ، یکی را به عدل براند و خواست و اراده او را است ، نیک آن است که فضل بر عدل سالار است و عدل در دست فضل گرفتار ، عدل پیش فضل خاموش و فضل را حلقه وصال در گوش ، نه بینی که عدل با فضل همراه است و شاد آن کس که فضل او را پناگاه است ! ثمره فضل سعادت و پیروزی است و نتیجه عدل شقاوت و بیگانگی ، هر دو کاری رفته و بوده و حکمی است ازلی و کاری انداخته و از آن پرداخته !
- پیر طریقت گفت : خدا یا از آنچه نخواستی چه آید؟ و آنرا که نخواندی کی آید؟ ناگفته را از آب چیست؟ و نابایسته را جواب چه؟ تلخ را چه سود گرش آب خوش در جوار است ، و خار را چه حاصل؟ کورا بوی گل در کنار است ، قسمتی رفته ، نذرده و نه کاسته ، چه توان کرد؟ داور اعلیٰ چنین خواست ، شیطان در آفتق بالا زیسته و هزاران عبادت ورزیده ، چه سود داشت که نبود بایسته !

← حضرت رسول فرمود : ایمان افراد به زبان است که نگاهدارنده جان و مال است و تصدیق به جنان که معرفت دل است و عمل به ارکان که کردار به ظاهر است .

گفتم چو دلم با توفیق این خواهد بود مستوجب شکر و آفرین خواهد بود
بالله که گمان نبردم ای جان جهان کامید مرا نتیجه این خواهد بود

۷- حَتَمَ اللَّهُ عَلَي قُلُوبِهِمْ ... : یکی را مهربیگانگی بردل نهادند تا در کفر بماند ، یکی را مهربی سرگردانی بردل نهادند تا در فترت بماند ، آن بیگانه است رانده و راه گم کرده و این بیچاره در راه مانده و بغیر دوست از دوست و امانده !

بهرچ از راه بازفتی ، چه کفر آن حرف و چه ایمان بهره از دوست و امانی ، چه زشت آن نقش و چه زیبا
نه هر که از کفر برست به حق پیوست ، وی آن کسی است که از خود برست ، چه او که از کفر برست به
آشنائی رسید ، او که از خود برست به دوستی رسید و از دوستی تا آشنائی هزار منزل است و از دوستی تا به دوست
هزاران وادی !

۸- وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا ... : این قصه منافقان و راز نفاق آنان است که از دوراه به
شرف پیمبر باز می گردد ، یکی از روی غیرت و دیگری از روی رحمت و خداوند او را بحکم غیرت در پرده
عصمت خویش گرفت و نفاق منافقان را نقاب جمال وی ساخت و ز عالمان در حجاب شد تا کسی او را به حقیقت
نشناخت و چنان که بود او را به کس نمود ، و اگر نه نفاق منافقان نقاب آن طلعت بودی ، مردم همه خاک در نور غیب
انداختی و اگر نه شعاع از جمال به آد میان بیش از آن کردی که جمال عیسی با قوم او کرد تا او را پسر خدا خواند !
همه خلق عالم ز تار شرک کشیدی ولی آن لطف و رحمت مهتر همه عالم بود که خداوند فرمود : ماتورا نفرستادیم
جز رحمت برای آد میان .

۹- يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا ... خود کردند و خون خویش بدست خود ریختند و داغ حسرت
بر جان خویش نهادند که قصد فریب حق داشتند و سرانجام آن کار شناختند ! به بینید شوخی آدمی را چه پایان است ،
ولی شرمی او را چه کران است ؟ تقصیر را روی باشد و شوخی را روی نه ! تقصیر از ضعف است در خلقت آدمی ،
و شوخی ستیز است و ستیز نشان بیگانگی !

۱۰- فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ... : این است بیماری که آنرا کران نه او این است
دردی که آنرا درمان نه او این است شبی که آنرا بام نه ، زار تر از روز منافق روز کیست ؟ که از ازل تا ابد در بیگانگی
زیست ! امروز در عذاب نهانی و فردا در حسرت جاودانی !

تفسیر لفظی

۱۳- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا
إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ : چون به ایشان گفته شود که ایمان آورید چنانکه مردم گرویدند ،
می گویند آیا ما با شما بگرویم چنانکه سبک ساران و سبک خردان ایمان آوردند ؟ آگاه باشید آنان خود نازیرکان
و سبک خردان و سفیهانند !

۱۴- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا حَلَلُوا إِلَىٰ شَيْءٍ طَبَعْنَاهُمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ
إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ : چون مؤمنان را ببینند گویند که ما ایمان آوردیم و چون با سالاران خود رسند و از مؤمنان

خالی باشند می گویند ما باشما هستیم همانا ما آنانرا استیغرا می کنیم و بر آنها افسون گرانیم!
 ۱۵- اللَّهُ يُسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ :- خداوند مرایشان را افسون
 کند و فرومی گذارد آنان را تادرگزارف و طغیان خود سرگشته و حیران باشند!

۱۶- وَالشَّيْطَانُ الَّذِي يَأْمُرُ بِالضَّلَالَةِ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَّحَتِ بَيْعَاتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ :-
 اینها همانها هستند که گمراهی را خریدند و راست راهی را بفر و ختند و بازرگانی آنان سودمند نیامد و راست راه نبودند!
 ۱۷- مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ
 وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ :- صفت ایشان چون صفت کسی است که آتشی در هامون افروخت چون
 گرداگرد او روشن شد خداوند روشنائی آنها ببرد و ایشانرا در تاریکیها وا گذاشت که هیچ نمی بینند!

۱۸- صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ :- اینان کران، گنگان، کورانند که از کفر باز نمی گردند!
 ۱۹- أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ
 مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ :- یا چون باران سخنی هستند از آسمان که در آن
 تاریکیها و تندر و درخشش است و آنان انگشتهای خود را در گوش کنند از بیم صاعقه که بایشان رسد و از ترس مرگ،
 و خداوند بر کافران محیط و تاونده است .

۲۰- يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ قَامُوا
 وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ :- نزدیک است برق درخشنده
 دیده های ایشانرا بر باید همینه که آنان را بجای روشن کند در آن راه می روند و چون بر آنها تاریک کند بر پای بمانند
 و اگر خداوند بخواهد، شنوائی و بینائی آنانرا ببرد، بدرستی که خداوند بر هر امری توانا است .

تفسیر ادبی و عرفانی

۱۳- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ... ای خداوند کریم ای کردگار حکیم، ای در وعده راست و در عدل پاک
 و در فضل تمام و در مهر قدیم، آنچه می خواهی می نمائی و چنانکه خواهی می آرائی، هر یک را نامی و در دل هر یک
 از تونشانی، رقم شایستگی بر قومی و داغ نباستگی بر قومی دیگر، شایسته را از راه تفضل در آورده و ناشایسته را در
 کوی عدل رانده، فضل و لطف، ازلی و قهر و عدل، سرمدی است آن یک نصیب مخلصان و این یکی بهره منافقان!
 پیر طریقت می گوید: آه از قسمتی که پیش از من رفته، فغان از گفتاری که خود رائی گفته، چه سود آرشاد
 بوم یا آشفته! ترسان از آنم که قادر متعال در ازل چه گفته... « منافقان که در زیر هدم و فشار عدل افتادند خویشان را
 خود پسندیدند و نیک نامی بر خود نهادند و مخلصان و صحابه رسول خدا را سفیهاء خواندند، خداوند به کرم خود
 نیابت بداشت و ایشانرا جواب گفت که سفیهان نه ایشانند. آری هر که خویشان را نبود، خدا ویرا نبود، هر کس
 فرمان بردار خداست خدا به او پیوست، خداوند محمد را گفت: تو دوست مائی، پسندیده مائی، تورا چه زیان که
 ایشان تورا نه پسندند، تورا آن باید که منعت به پسندم، دوست دوست پسند باید نه شهر پسند!

۱۴- وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا... منافقان خواستند جمع میان صحبت مسلمانان و عشرت کافران
 کنند و می خواهند هم از شما ایمن باشند هم از ایشان، اکنون نه از شما ایمن هستند نه از ایشان .

مهر خود و یار مهر بانگ نرسد
آن خواه گر آنی و گر آنت نرسد

ارادت و عادت باهم نساژند، تاریکی شب و روشنائی روز باهم جمع نشوند، در یک دل دو دوستی نگنجند. منافقان مؤمنان را استهزا می کردند و جز آنکه در دل داشتند بر زبان می آوردند و بادیوان خود یکی شدند تا برگروندگان کیدها ساختند و در آن حال ایشانرا عذاب درنگرفت، نه از توانستن خدای قهار بود اجون خداوند زودگیرنده و شتابنده نیست، که شتابنده به عذاب، کسی باشد که از فوت آن ترسد او خداوند که همیشه بر همه چیز توانا و باهتر تاونده گاونده است، به او هیچ چیز درنگردد و از او فوت نشود!

فروعن چهار صد سال دعوی خدائی کرد و سر از بندگی بیرون برد، خداوند او را در آن شوخی و سرکشی فرا گذاشت و عذاب نفرستاد، نه آنکه با وی می توانست یا در کشور می دریاست! نه الکن خداوند بزرگوار، صبور و بردبار، از آن رو بود که به گناه زود نگرفت و موسی را پیغام بر، بر او ساخت و گفت ای موسی: رسالت مرا انجام ده که تو چشم و گوش منی و با تو دست من و یاری من است، برو بسوی مرد ضعیف و ناتوان، بگو: نعمت من تو را مغرور کرد و دنیا تو را فریب داد پنداشتی که از مکر من ایمن هستی که حق مرا نشناختی و خدائی مرا منکر شدی آخر به کیفر خواهی رسید!

۱۷- مَثَلَهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا ... - این مثل کسی است که در آغاز کار، حالی نیکو دارد و وقتی آرمیده، تن بر خدمت داشته، دل با صحبت پرداخته، روزی چند در این روشنائی رفته و عمری به سر آورده، ناگاه دست قدرت از کمین گاه غیب در آید و او را در ریاید و آن روشنائی ارادت به تاریکی آزد بدل شود و در بند علاقه دنیا چنان شود که از آن رهائی نیابد، روزگاری در طلب جیفه دنیا و زینت آن به سر آرد و روا و ناروا گیرد هم آرد و آلوده ستمها و بیدادها شود و همین که کار دنیا راست ساخت و دل بدان باخت، برید مرگ، کمین گاه مکر برگشاد، که هان رخت بردار نه جای نشستن است و نه وقت آرمیدن، مسکین بی نوا آهی سرد از دل پردرد بر می کشد و اشک گرم از دیده همی بارد و به روزگار خود حسرت همی خورد و به زبان حال این نوحه کند که:

گلمها که من از باغ وصال چیدم
درها که من از نوش لبث دزدیدم
آن گل همه خار گشت در دیده من
و آن در همه آزدیده فرو باریدم

این است که خداوند فرمود: فَلَمَّا أَضَاءتْ مَاحْوِلُهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ ... لکن صاحب دلی باید که رازهای قرآن به گوش دل بشنود و بداند و با دیده سر حقایق آنرا بیند و بشناسد، اما آنان که نه گوش دل دارند تا حق شنوند، نه زبان حال تا با حق مناجات کنند، نه دیده سر تا حقیقت حق بینند، چگونه به راه راست روند و سخن حق پیروی کنند؟

تفسیر لفظی ﴿﴾

۲۱- يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ .
ای مردم خدای خویش را بپرستید و او را بندگی کنید، خدائی که شما را و آنان که پیش از شما بودند آفرید، تا مگر از خشم خداوند در امان باشید و از عذاب او بپرهیزید.

۲۲- الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ

بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ . آن خدائی که این زمین را برای شما فرشی گسترده و آسمانرا بنائی بلند برداشته و فرو فرستاد از آسمان آب تا میوه های گوناگون روزی شما بیرون آورد ، پس خدای را همتا مگوئید و برای او انباز نسازید .

۲۳- وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ . اگر شما در شور دلی و گمان و تردید هستید از آنچه ما فرو فرستادیم به بنده خویش از پیغامها، یکسوره مانده آن بیاورید و آنها را که خدا می داند به گواهی جز خدای حقیقی و یگانه بخوانید ، اگر راست می گوئید و توانائی دارید!

۲۴- فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ . اگر نکنید و نتوانید و هرگز نخواهید توانست ، پس بپرهیزید از آن آتشی که همیزم و آتش گرای آن مردمان و سنگها هستند که آماده شده است برای ناگرویدگان .

۲۵- وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا ، قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ . و بشارت ده آنهایی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند ، به اینکه در آخرت ایشان را بهشتها است که از زیر درختان آن آبها روان است و هرگاه که ایشان را از میوه های بهشتی روزی دهند گویند این میوه ایست که بما از پیش روزی داده بودند ، و برای آنها میوه ها آرند مانند میوه های دنیا ، و آنان راست در بهشت جفتهای پاک و پاکیزه و ایشان در آن سرای جاودانند .

تفسیر ادبی و عرفانی

۲۱- يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ ... - این است خطاب خطیر و نظام بی نظیر ، سخنی پر آفرین و بردلها شیرین ، که جانرا پیغام است و دل را آرامش و زبانرا پرورش ، فرمان بزرگوار از خدای نامدار به لطف خویش به سزای کرم خویش ، که ای بندگان مرا بپرستید و مرا خوانید و مرادانید که آفریدگار منم و کردگار بنده نواز آمرزگار منم ، مرا پرستید که جز من پرستیده ای نیست و مرا بخوانید که جز من جواب گویی نیست ، آفریدگار منم ، چرا دیگرانرا می پرستید ؟ بخشنده منم چون است که از دیگران چشم داشت دارید ؟

لطیفه: یکی از صحابه از رسول اکرم پرسید: سه شرط برای خدایت و برای خودت و برای یارانت شرح ده ، حضرت فرمود: شرط برای خدا آنست که او را بپرستید و باو شرك نیاورید ، و شرط برای خودم آنکه از آنچه خودتان و فرزندانان را از آن منع می کنید برای منم منع کنید و شرط برای یارانم برادری و برابری میان همه آنان است ! صحابی پرسید اینها همه برای شما پس برای ما چیست ؟ فرمود برای شما بهشت !

علت اینکه اینجا خداوند فرمود : پروردگار را بپرستید و در جای دیگر فرمود : خدای را بپرستید آنست که در اینجا خطاب به عامه مردم که عبادت ایشان بردیدار نعمت و بواسطه تربیت است ولی آنجا خطاب به خاصه است که عبادت ایشان بردیدار منعم و بی واسطه تربیت و بی حظ بشریت است ! همانگونه که بکجا فرمود : ای مردم پروردگارتان را بپرهیزید و جای دیگر فرمود خدایتان را بپرهیزید ، چه خطاب اول تممیم و خطاب دوم

تخصیص دارد که آن بهشتیان راست و این حضرتیان را از این رو بود که جنید روزی در میان مردم بغداد ظاهر شد و گفت: اینها مشتی بهشتی اند ولی حضرتیان قومی دیگرند.

و اینکه در آخر فرمود: لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ آگاهی است که پرستش خداوند، بنده را به تقوی و از تقوی به دوستی حق و از دوستی حق به پیروزی جاودانه برساند. از این رو در جای دیگر فرمود: خدا را تقوی داشته باشید به امید اینکه رستگار شوید و جای دیگر فرمود: کار نیک کنید شاید رستگار شوید.

پس آنگاه شگفتیهای زمین و آسمان و پدیده‌های آنها را دلیل بر خداوندی و گواهی بر آفریدگاری و یکتائی و دانائی و توانائی خود دانست، که آسمانها بدون ستون و تکیه گاه برپاداشت و روشنائی روز را از شب دیجور برآورد و تاریکی شب را از روشنائی روز پدید کرد، ازین عجب تر آنکه روشنائی دانائی را در نقطه خون سیاه دل نهاد و روشنائی بینائی را در نقطه سیاهی چشم نهاد تا بدانی که این روز روشن نشان عهد دولت است و آن شب تاریکی مثال روزگار مجنت در حقیقت می گوید: ای کسانی که در روشنائی روز دل آرام دارید، ایمن باشید که تاریکی شب محنت بر اثر است، هم چنین است احوال دل، گهی در شب قبض و گاه در روز بسط، اندر شب قبض هیبت و دهشت! و باروز بسط نعمت و رحمت! در حین قبض، حالت بنده همه زاریدن است و خواهش از دل ریش، و در حال بسط همه نازیدن است و آرامش در پیش!

پیر طریقت گفت: خدا یا گرزارم در تو زاریدن خوش است، و رنازم بتو نازیدن خوش است خداوند! شاد بدانم که بر درگاه تو میزارم، به امید آنکه روزی در میدان فضیلت بتونازم، یک نظر در من نگری و دو گیتی به آب اندازم.

لطیفه: ارباب حقایق این آیه را چنین تفسیر کنند که زمین رمز تن است و آسمان رمز عقل و آب رمز علم است که بواسطه عقل حاصل شود و ثمره ها کردار نیکو است که بنده بمقتضای دانش خود عمل کند آنگاه می گوید به چنین خدائی انباز نورزید، و در پرستش او دیگری را شریک نکند!

۲۳- وَ اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنْهُ فَاِنَّهُ لَ سُوْرَةٌ مِّنْ اٰیٰتِ الْكِتٰبِ الّٰتِیْ تَوْحِیْدٌ ۗ وَ حِجَّتْ بِرْمَشْرِکٰنِ عَرَبٍ وَ اِنْ اٰیٰتِ الْكِتٰبِ لَ تَنْبِیْۤهٌ لِّقَوْمٍ یَّرْحَمُوْنَ . . .

و این آیت در اثبات نبوت است و حجیت بر اهل تشابه، در اثبات توحید و نبوت هر دو که تا بهر تو خستند نشود هر دو ایره اسلام تو نیاید و اثبات نبوت به این است که گفتار او را کلام حق دانستی و کردار او را رهبر خود گیری، سخنان او وحی حق و بیان او راه حق و حکم او دین حق است، و وجود او و بلاغ او در حال حیات یا ممات، محبت حق است! چه آدم هنوز در پرده آب و گل بود که راز فطرت محمد بر درگاه عزت کمر بسته بود و نظر لطف حق بجان وی پیوسته و سخن: من پیغمبر بودم در حالی که آدم میان آب و گل بود اشاره بهمین معنی است و نشر بساط عزت قرآن از طی قدس خویش برای آنست که نامحرم را دست زد بر سینه زند و سوخته عشق را نقاب جمال فرو گشاید!

به بینی بی نقاب آنگاه جمال چهره قرآن چو قرآن روی بنماید زبان ذکر تموی یا کن!

۲۵- وَ بَشِّرِ الدِّیْنَ اٰمَنُوْا . . . : این آیت نواخت دوستان است و امید دادن ایشان به ناز و نعمت جاودان و ترغیب مؤمنان بر طاعت و طلب زیادتی نعمت، و آیت پیش تحذیر بیگانگان است از شوردل و شرک زبان، و بیم دادن آنان از آتش عقوبت، و مؤمن آنست که چون آیت اول بشنود بترسد و بی آرام شود و از عذاب دوزخ بیاندیشد

و چون آیت دوم شنود شاد شود و دل در نیندد و امید قوی کند و آرامش در دل آرد و خداوند هر دو کس را بستود، آن ترسنده و این آرامیده، ترسنده را می گوید: هرگاه یاد خدا شود دل‌های مؤمنان بیمناک میشود و آرامیده را گوید: دل مؤمنان بیاد خدا آرام و آسوده می گردد. و سنت خدای کریم آنست که هر جا آیت خوف فرستد و بندگان را بترساند از پی آن آیت رجاء و رحمت فرو فرستد و دل آنانرا آرام کند تا نومید نشوند!

این آیت اشارت است باینکه هر که امروز در میدان خدمت است بشارتش باد که فردا در مجمع روح و ریحان است و نه هر که به بهشت رضوان رسید به کرامت روح و ریحان رسد! که بهشت رضوان غایت نزهت متعبدان است و روح و ریحان قبله جان محبان! بهشت رضوان، علیین و دارالسلام است و روح و ریحان در حضرت احدیت تحفه جان عاشقان است، هر کس حرکات پاس دارد به بهشت رضوان رسد و هر کس انفاس را پاس دارد به روح و ریحان رسد!

این روح و ریحان چون باری از عالم غیب در آید که آنرا بار فضل و فضیلت گویند و آن ابری فراهم آرد که آنرا ابر بر گویند و از آن بارانی بیارد که آنرا باران لطف گویند و از آن باران سیلی آید که آنرا سیل مهر نامند!

سیلی باید که هر دو عالم ببرد تا نیز کسی غمان عالم نخورد

آن سیل مهر، بر نهاد آب و خاک گمارند تا نه از آب نشان ماند و نه از خاک خبر! نه از بشریت نام ماند و نه از انسانیت اثر! هر شغل خاست از آب و گل خاست و هر شور که آمد از انسانیت آمد، هر دو بگذار تا به نیستی رسی و از نیستی برگذر تا به روح و ریحان رسی!

دیدیم نهان گیتی و اصل جهان از علت و عار بر گدشتیم آسان
آن نور سیه زلا نقط بر تر دان زان نیز گدشتیم نه این ماند و نه آن!

تفسیر لفظی

۲۶- اِنَّ اللّٰهَ لَا يَسْتَحْيِي اَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَّا تَفَوَّقَهَا فَاَمَّا الدّٰىنِ اٰمَنُوْا فَيَعْلَمُوْنَ اَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَاَمَّا الدّٰىنِ كَفَرُوْا فَيَقُوْلُوْنَ مَاذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِهٰذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهٖ كَثِيْرًا وَّيَهْدِيْ بِهٖ كَثِيْرًا وَّمَا يُضِلُّ بِهٖ اِلَّا الْفٰسِقِيْنَ . خداوند شرم نکند از اینکه مثلی زند هر جا باشد از پشه یا چیزی بالاتر از آن، پس آنان که ایمان آوردند میدانند که این مثل بر معیار حکمت و راست از سوی خداوند است، اما آنها که کافر شدند می گویند خداوند از این مثل چه اراده کرده؟ که جمعی را گمراه و گروهی را راهنمایی میکند؟ در صورتیکه باین مثلها گمراه نشوند مگر مردم بدکار و فاسق!

۲۷- الدّٰىنِ يَنْتَفِضُوْنَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْۢ بَعْدِ مِيْثَاقِهٖ وَيَقَطْعُوْنَ مَا اٰمَرُ اللّٰهُ بِهٖ اَنْ يُّوْصَلَ وَيُفْسِدُوْنَ فِى الْاَرْضِ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ . کسانی که عهد خدا را می شکنند پس از بستن پیمان، و آنچه را که امر به پیوند آن شده می برند و در زمین فساد و تباهی می کنند، ایشان همان زیان کارانند.

۲۸- كَيْفَ تَكْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ وَ كُنْتُمْ اٰمِنًا فَاَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيْتُكُمْ ثُمَّ يَحْيِيْكُمْ ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ . چگونه بخداوند کافر میشوید در حالیکه شما نطفه‌های مرده بودید و شما را زنده کرد پس میراند شما را و باز دوباره زنده کرد و همه شماها بوی باز می گردید.

۲۹- هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. او خداوندی است که برای شما آفرید آنچه در زمین است پس از آن آهنگ بالا کرد و آنها را هفت آسمان راست کرد و او است که بهر چیزی دانا است.

تفسیر ادبی و عرفانی

۲۶- اِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي اَنْ يَضْرِبَ...: بدانکه خدای عزوجل را نامهای بزرگوار است و صفتهای پاک، نامهای نیکو و صفات پسندیده، نامهای ازلی و صفتهای سرمدی، خود را به آن صفتها بستود و در پیغامها و نامه‌های خویش آن صفتها و نامها را به مردم وانمود، از جمله آن صفات یکی حیا است که اثبات آن در آیت و در خبر معلوم است، چنانکه در خبر آمده که خداوند از بنده‌ای که دست بسوی او دراز کرده حیا می‌کند^(۱).

این صفت و مانند آن هر چه درست شود به نص کتاب و سنت بر بندگان خدا واجب است که چون آنرا بشنود یا بخواند بر آن نام و صفت بایستد و زبان و دل از معنی آن خاموش دارد و از دریافت چگونگی آن نام یا صفت که او را راه نیست بگذرد یعنی که مردم با عقل خود و برادر نیابند و منزلت او را نشناسند، هر که از این راه رود پاکیزه سیرت و پسندیده طریقت است و چنین کس را چشمه حکمت و صدق فراست و نور معرفت بهره شد و این منزلت کسانی را بود که چون دیگران از مردم شرم دارند و رضایت خلق طلبند و از حق کسی شرم دارد که در دل بینائی و در سر آشنائی دارد، و در هر حال که باشد داند که خدا به وی نگران است و بر کردار او دیده‌ور! بیچاره آدمی که کشته غفلت است و گرفته جهالت از مردم شرم همی دارد ولی از خدا شرم ندارد و خداوند از این خوی و اخواست می‌کند و می‌گوید: از مردم می‌ترسید در صورتیکه خداوند سزاوارتر است که از او بترسید - باز گوید: چه بی انصاف بنده من - مرا می‌خواند من شرم دارم او را رد کنم و او معصیت من می‌کند و شرم ندارد!

پیر طریقت گفت - شرم حصار دین است و مایه ایمان و یقین، و نشان کرم، و خلقت در این مقام بر سه گونه‌اند: غافلان، عاقلان، عارفان. غافلان از مردم شرم دارند و ایشان ستمکارانند، عاقلان از فرشتگان شرم دارند ایشان مقتصدانند و عارفان از حق شرم دارند و ایشان سابقانند!

نیز گویند: حیا بر هفت وجه است: نخست حیاء جنایت مانند حیاء آدم که در زلت افتاد و تاج از وی ربودند و چون متواریان از این گوشه به آن گوشه می‌شد و خطاب آمد که ای آدم آیا از ما فرار می‌کنی؟ گفت نه خدایا، از تو شرم دارم دوم حیاء تقصیر، چون حیا فرشتگان که گفتند: خدایا ما حق عبادت تو را بجای نیاوردیم و مقصیریم و شرم داریم سوم حیاء اجلال که اسرافیل از عظمت خداوند بالها بهم زد و شرم داشت چهارم حیاء کرم چون حیاء پیغمبر که وقتی صحابه بر او وارد میشدند نمی‌خواست بگوید بیرون روید! و خداوند وحی فرستاد که اصحاب وقتی خدا در خانه تو خوردند از آنجا بیرون روند پنجم حیاء حشمت چون حیاء علی وقتی که با حضور علی و فاطمه یک نفر صحابی پرسشی مربوط به زناشوئی از پیغمبر کرد او ششم حیاء استحقار چون حیاء موسی که گفت خدایا من در امر دنیا پرسشی دارم ولی از ذکر آن شرم دارم هفتم حیاء حق تعالی چنانکه شرح داده شد.

(۱) از عارفی پرسیدند فلسفه خلقت پشه و تار تنگ چه بوده؟ گفت: اگر آفریدن پشه، تنها برای کشتن نمرود و آفریدن تار تنگ، تنها برای کشتن درب، تار تنگ بود. برای عبادت خلقت آن بس بود!

۲۸- كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ... به اشاره می گوید: ای گم کرده سر رشته خویش، ای افتاده در چاه بشریت خویش، راه از این روشن تر خواهی که نمی روی؟ میدان از این گشاده تر خواهی که سواری نمی کنی؟ شمع از این افروخته تر خواهی که از جاده راست می بیفتی؟ ای سالها بر تو گذشته و هنوز بوئی نیافته ای، ای بر هزار خوان نشسته و هنوز گرسنه ای، ای هزاران لباس پوشیده و هنوز برهنه ای!

ای مسلمانان میدان فراخ است سواران کجایند؟ دیوان و ستم گران فرو نهادند ستم دیدگان کجایند؟ طیب حاضر است بیماران کجایند؟ جمال در حال کشف است عاشقان کجایند؟

وَ كُنْتُمْ أَمْوَانًا فَأَحْيَاكُمْ... مرده بودید من شمارا در نطفه زنده کردم. چون ننگرید؟ نادان بودید دانایان کردم، چون در نیابید؟ راهتان نمودم چرا می نروید؟

مرد باید که بوی باید برد ورنه عالم پر از نسیم صبا است!

پیر طریقت گفت: خدایا بنده با حکم ازل چه برآید! و آنچه ندارد چه باید! کوشش بنده چیست؟ کارخواست تو دارد! به جهد خویش نجات خویش کی تواند؟

ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ... مرگ بر سه قسم است: مرگ لعنت، مرگ حسرت، مرگ کرامت. مرگ لعنت کافران راست، مرگ حسرت عاصیان است، مرگ کرامت متقیان راست و زندگی هم سه قسم است: زندگی بیم، زندگی امید، زندگی مهر، زندگی بیم در نیکوکاری پیدا، زندگی امید در خدمت پیدا، زندگی مهر در یاد پیدا - زنده بیم را روز مرگ، او را ایمن کنند از زنده امید را روز واپسین نوازش کنند، زنده مهر را بر بساط کرم در مجلس انس نشانند!

پیر طریقت گفت: ای سزاوار کرم، ای نوازنده عالم نه با جز تو شادی است و نه با یاد تو غم، خصمی و شفیعی و گواهی و حکم.

جز عشق تو بر ملک دلم شاه مباد وز راز من و تو خلق آسمان مباد

کو نه نشود عشق تو ام زین دل ریش دستم ز سر زلف تو کو تاه مباد

۲۹- هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا... هر چه در زمین است بهر شما آفریدم و مسخر شما کردم عطاء ما مختصر نبود، کرامت ما در حق سوختگان ما سرسری نبود و چنان نبود که بر مملکت زمین اکتفا کنیم، آسمانها را از بهر نظر شما و زهد بصر شما و خزینه روزی شما راست کردم!

پیر طریقت گفت: خدایا نسیمی وزید از باغ دوستی، دل را فدا کردیم، بوئی یافتیم، از خزینه دوستی پادشاهی بر سر عالم ندا کردیم، برقی از مشرق حقیقت تافت، آب و گل کم انگاشتیم و رو گیتی بگذاشتیم، یک نظر کردی، در آن یک نظر بسوختیم و بگذاختیم، بیفزای خدایا نظری، و این سوخته را مرهم ساز و غرق شده را دریاب که می زده را به می دار و کنند!

تفسیر لفظی

۳۰- وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ

مَلَا تَعْلَمُونَ. ای محمد گوش کن، وقتی خداوند به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای برقرار خواهم کرد، گفتند آیا می‌خواهی کسی را که در زمین فساد می‌کند و خون ریزی می‌نماید خلیفه قرار دهی؟ در حالیکه ما به تسبیح و تهلیل تو مشغولیم و تورا تقدیس می‌کنیم؟ خداوند فرمود من دانم آنچه شما نمی‌دانید.

۳۱- وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. خداوند نامهای همه چیز را به آدم آموخت آنگاه آنها را بر ملائکه نمود و گفت نام این چیزها را بمن بگوئید، اگر راست می‌گوئید که شما از آدم به خلافت سزاوارترید!

۳۲- قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. گفتند: خداوند! تو پاک‌تر و بی‌عیب‌تر از ما و ما را دانش نیست جز آنچه به ما آموخته‌ای توئی دانای راست دانش و راست کار.

۳۳- قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَاءِئِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ. خداوند گفت: ای آدم نامهای چیزها را به فرشتگان خبر کن، پس چون آنانرا بنامهایشان آگاه کرد خداوند به آنها گفت: آیا شما نگفتم که من نهانها و پوشیده‌هایی که در آسمان و زمین است می‌دانم و نیز آنچه شما می‌نمائید و پیدایید و آنچه را که نهان میدارید همه را می‌دانم!

❁ تفسیر ادبی و عرفانی ❁

۳۰- إِذْ قَالَ رَبِّكَ لِلْمَلَائِكَةِ... : عالمی بود آرمیده در هیچ دل آتش عشقی نه! در هیچ سینه‌ای نهمت سودائی نه! دریای رحمت به‌جوش آمده خزان طاعات پُر بر آمده، غبار فطرت بر چهره طاعت مطیعان ننشسته، و لاف دعوی فرشتگان به عیوق رسیده که ما تورا تسبیح خوانیم و هر چه در عالم جوهری بود در طمع افتاده و بلطافتی که داشت دعوی خلیفه‌گری داشت، عرش مجید به بزرگی خود می‌نگریست، کرسی در فراخی خود می‌نگریست هشت بهشت به جمال خود نظر می‌کرد. طمع همگنان از خاک بریده و هر یک در سودائی مانده‌اند!

ناگاه از جانب ربّ العزت ندا رسید که من در زمین خلیفه برقرار می‌کنم و بی آنکه با فرشتگان مشورتی کند یا یاری بخواهد، گفت که حکم قهر ماکاری را راند و قلم کرم ما از عرش تا فرش و از سر ایوان عالم تا به آخر، خطی در کشد، و ساکنین هر دو عالم را آگهی دهد تا صدر کشورهای عالم، آدم خاک‌کی را مسلم باشد و سینه عزیز آدم بنور عرفان روشن و کرم و فضل ما در حق او آشکار گردد!

زلزله این هیبت در دل مقرر بان افتاد و پیش خود گفتند این آدم خاک‌کی چه نهادی است که پیش از آفرینش او، قرآن بر سنده جمال او کوس خلافت می‌گوید و وی هنوز در بند خلقت نه! و جلال تقدیر از مکنونات غیب خبر می‌دهد که شما فطرت‌وی‌نشناسید! و دیده هیچ بصری هم جمال خورشید صفت آدم در نیافت! این شرف از چه بود؟ این دولت از چه خاست؟ از آن جهت که آدم صدف اسرار ربوبیت و خزینه گوهرهای کشور وجود بود! چه بسا در گران‌مایه و لؤلؤ شاه‌زار که در آن صدف تعبیه بود، و با هر دری شب‌بهی سیاه در رشته کشید و با گواهر هر یک از پیمبران شب‌بهی در برابر ایشان داشت! دری چون آدم شب‌بهی چون شیطان لعین، دری چون ابراهیم، شب‌بهی چون نمرود طاغی دری چون موسی شب‌بهی چون فرعون بی‌عون دری چون عیسی شب‌بهی چون ظایفه گمراه پهلو و دری چون محمد شب‌بهی چون بوجهل بر جهل داشتند!

فرشتگان که این خطاب را شنیدند قرار و آرام از ایشان برفت زبان به پرسش دراز و جمله آواز سر آوردند که خدایا ، خداوندا ، پادشاهها ، بزرگوارا ، کردگارا ، این آدم خاکی تراز ، تقرّب را به دست گناهکاری لکه دار کند و سر از بقیه اطاعت بیرون کشد و ما را که از قدس آفریده ای این اسباب ما را آراسته است! گویند آتش از غیب پدید آمد و فرشتگان را بسوخت و خطاب آمد که شما نمی دانید آنچه من می دانم! اما درازل حکم چنان کردیم که چراغ حقایق معرفت و دانش در سینه آدم خاکی روشن گردانیم و منشور ولایت خاکی به دست او دهیم و پرچم کشور های زمین را در دل لشکر او بفرماییم و شما که مقرران درگاهید پیش تخت آدم چاکر و اصراف بر کشید و او را سجده کنید و شما که گیرد عرش ما طواف می کنید از نسبت جنایت به ذریت آدم که هنوز در وجود نیامده استغفار کنید و پوزش طلبید و شما که معصومان عرش و کرسی هستید منتظر باشید تا چون روز ستاخیز رسد و گیر و دار کیفر و جزای سیاست و عمل بر خیزد شما مؤمنان آدم خاکی را ایمن دارید و سلام ما به او برسانید اینها همه فرمودیم تا شما شرف بخاکیان را بدانید و بر حکم ما اعتراض نکنید و بدانید که :

ما مونس عشقیم و شما در سندرید
وز قصه و حال عاشقان بی خبرید
از زشتی یار من شما غم ، چه خورید
در چشم من آئید و در او در نگرید

تفسیر لفظی ﴿﴾

۳۴- وَ اذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْۤا اِلَّاۤ اِبْلِیْسَۤ اَبٰی وَاَسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكٰفِرِیْنَ ، هنگامی که ما به ملائکه گفتیم آدم را سجده کنند ، پس همگی سجده کردند جز شیطان که سر او زد و برتری جست و در علم خداوند از کافران بود (۱) .

۳۵- وَقُلْنَا یٰۤاٰدَمُ اسْكُنْۢ اَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُوْنَا مِنَ الظّٰلِمِیْنَ . گفتم ای آدم با جفت خویش در بهشت بنشین و از آن بخور بنواز و خوش و آسان هر جا که بخواهید ولی نزدیک این درخت مگردید که اگر از آن درخت بخورید از ستم کاران برخوردار باشید (۲) .

(۱) از عارفی بزرگوار پرسیدند : آدم و ابلیس هر دو در بهشت گناه کردند ، چه شد که آدم بخشوده و ابلیس ملعون شد ؟ گفت : گناه آدم از شهوت بود و گناه ابلیس از عجب و تکبر بود که نزد خداوند بخشش پذیر نبود .
(۲) راجع به آفرینش آدم و حوا (آیه ۳۰) نوشته اند : چون خداوند آدم را از خاک آفرید و روح خود در او دمید ، و چون در بهشت تنها به سر می برد او وحشت زده شد و خواب بر او چیره گشت ، در آن حال خداوند حوا را از بهلولی چپ او آفرید بی آنکه برای آدم رنجی باشد! پس چون بیدار شد زنی زیبا را در کنار خود دید ، پرسید تو کیستی ؟ گفت : من جفت تو و همسر توأم! او خدا مرا آفرید تا بوسنس تو باشم! او تو به من آرام گیری! گویند چون آدم جویای حال حوا شد از این جهت همیشه خواستگاری زناشویی از سوی مرد است نه از سوی زن! آنگاه حوا هوس گردش در باغ بهشت کرد و آدم را گفت مرا دعائی کن که خداوند رهایی و دس سازی به من دهد که در باغ بهشت با او گردش کنم! آنگاه خداوند سیمرغ را فرستاد تا با حوا گردش کند! در آن هنگام بود که فرشتگان دانش آدم را آزمایش کردند و پرسیدند با تو کیستی ؟ گفت : زنی است پرسیدند نامش چیست ؟ گفت حوا ، پرسیدند به چه معنی است ؟ گفت : چون از زنده (حی) آفریده شده! پرسیدند او را دوست داری ؟ گفت آری! از حوا پرسیدند که تو آدم را دوست داری ؟ گفت نه! در صورتیکه درجه دوستی او از آدم بیشتر بود و از این روایت که بی گویند زنان به همسر خود در دوست داشتن راست نمی گویند!

۳۶- فَازَلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ . پس دیو هر دورا گمراه کرد و از طاعت بگردانید ، پس آنها را از آنچه در شادی و ناز بودند بیرون کرد و گفتیم فروروید ، شماها دشمن یکدیگر هستید و برای شما در زمین قرارگاه و بر خورده جای است اما مرگ و رستاخیز (۱).

۳۷- فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ . پس آدم از خدای خود سخنانی فرا گرفت و توبه داد. او را و باز پذیرفت که اوست خداوند توبه پذیر و مهربان .

۳۸- قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِنَّمَا أَتَيْنَكُم مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ . گفتیم فروروید همگان از بهشت اگر از طرف من پیغمی و نشانی بسوی شما آید کسانی که از آن پیروی کنند بر آنان بیمی نیست و پریشان نگردند و فردا اندوهناک نباشند .

۳۹- وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ . کسانی که کافر شدند و سخنان و نشانه‌های ما را دروغ شمردند آنها دوزخیانند و در آن جاویدانند .

❁ تفسیر ادبی و عرفانی ❁

۳۴- وَاذْقُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ...: جلیل است و جبار خدای جهان و جهانیان ، کردگار نامدار نهان ، نه بردانسته خود منکر ، نه از بخشیده خود پشیمان ، نه در کرده خود بتوان | خداوندی که ناپسندیده خود بر یکی می آراید و پسندیده خود به چشم دیگری زشت می نماید ، ابلیس را از آتش آفریند و در بهشت او را جای دهد! مقربان حضرت را به طالب علمی پیش وی فرستد با این همه مقام و مرتبت ، رقم شقاوت بر وی کشد و زتار لعنت بر میان وی بندد! و آدم را از خاک تیره بر کشد و فرشتگان بالا را جمال پایه تخت او کند و کسوت عزت بر او بپوشاند و تاج کرامت بر فرق وی نهد و به مقربان حضرت فرمان دهد که او را سجده کنند!

در آثار و کتابها آمده که خداوند جبرئیل و میکائیل را که فرشتگان مقربند فرمود تخت آدم را برگزید و به آسمانها بگردانید تا همه شرف و منزلت او را بدانند ، آنان که برخلاف او اعتراض کرده بودند تخت آدم را بر عرش مجید نهادند تا فرمان سجود آمد همه فرشتگان آمدند و در آدم نگرستند ، همگی محو جمال او شدند!

روئی که خدای آسمان آراید گرد دست مشاطه را نه بیند شاید

جمالی دیدند تاج بر سر ، حله بر سر ، ترا ز عنایت بر آستین عصمت ، که این مزیت تاج ، اشارت است

(۱) راجع به بیرون راندن آدم از بهشت (آیه ۳۶) مفسران نوشته اند : چون ابلیس بواسطه تمرد از سجده آدم از بهشت بیرون شد ، در اندیشه بود که آن دوزخ را هم به روز خود آورد و چون فرشتگان بهشتی او را می شناختند نتوانست وارد بهشت شود ، تدبیری کرد و در شکم ماری رفت که چهار دست و پا داشت و مانند شتر بختی بزرگ و نیکوترین چهار پا بود و چون مار داخل بهشت شد ابلیس از شکم او بیرون شد و از درخت ممنوع دانه ای چید و به حوا داد و گفت بی بینی چه خوشی بود است ؟ از آن بخور! تا در بهشت جاوید بمانی!

آنگاه ابلیس گریستن آغاز کرد و گفت می ترسم شما بپزید و از این میوه بهشتی محروم بمانید! این سخن در آنها اثر کرد ابتدا حوا از آن میوه و بعد از او آدم بخورد همینکه آدم و حوا میوه را خوردند عورت آنها نمایان شد و از شرم به درختان پناه بردند و خداوند آنها را از بهشت بیرون کرد.

به آفرینش آدم بصورت خدائی ، وحله به آفرینش از روح خداوندی ، و مورد عنایت از محبت خداوندی !
هر چند غریبیم و دل اندر وائیم ما چاکر آن روی جهان آرائیم
گویند وقتی ابلیس به آدم رسید اورا گفت : بدانکه تو را روی سپید دادند و ما را روی سیاه ، غره مشو
که مثال ما هم چنان است که باغبانی درخت بادام در باغ نشاند تا آن درخت به یر آید و آنرا بفروشد ، یکی را
مشتری ، خداوند شادی باشد و یکی را ، خداوند مصیبت ، آن مشتری مصیبت زده بادامها را روی سیاه کند و بر
تابوت مرده باشد ! و خداوند شادی اورا باشکر آمیزد و هم چنان سپید روی بر شادی خود نثار کند ، ای آدم آن بادام
سیاه که سر تابوت ریزند مائیم و آنچه بر سر شادی نثار کنند دوست ما دانی که باغبان هر دو یکی است !
و هر دو آب از یک جوی خورده ایم ، اگر کسی را کار با گل افتد گُل بوید و اگر کسی را به خار باغبان افتد خار
در دیده زند !

گفتم که ز عشق همچو مویت باشم همواره نشسته پیش رویت باشم
اندیشه غلط کردم و دور افتادم ! من چاکر پاسبان کویت باشم !
ذوالنون گفت : ابلیس را دیدم که چهل روز سراز سجده بر نداشت گفتم ، این بیچاره بعد از بیزاری از
سجده و آن همه لعنت این چه عبادت است گفت : اگر من از بندگی معزولم او که از خدائی معزول نیست !
شوریده شد ای نگار ، دهر من و تو پر شد ز حدیث ما ، به شهر من و تو !
چون قسمت وصل کرده آمد به ازل هجر آمد و گفتم و گوی بهر من و تو !
گویند سهل تستری ابلیس را بدید و گفت چرا آدم را سجده نکردی ؟ گفت : ای سهل مرا از این سخنان
بی هوده بگذار ، اگر تو را به حضرتش راهی باشد بگویی که این بیچاره را نمی خواهی ، بهانه بر او چه نهی ؟ ای سهل
همین دم بر سر خاک آدم بوم و هزار بار آنجا سجود بر دم و خاک آرامگاه او بردیده نهادم سر انجام این ندا شنیدم که :
بخود رنج مده ما تو را نمی خواهیم !

پیش تو رهنی (بنده) چنان افتاده کز وی همه طاعتی گناه افتاده !
این قصه نه زان روی چو ماه افتاده کین رنگ گلیم ما سیاه افتاده
بویزید بسطامی گفت : از خدا خواستم که ابلیس را بمن نماید ویرا در حرم یافتم اورا به سخن آوردم سخنی
زیر کانه می گفت ، پرسیدم ای بیچاره با این زیرکی چرا امر حق از دست برداشتی گفت : ای بایزید آن امر ابتلا بود
نه امر ارادت ، اگر امر ارادت بود هرگز دست برداشتمی گفتم این مخالفت حق است که تو را باین روز انداخته !
گفت : مخالفت از ضد بر ضد است و خداوند ضد ندارد و موافقت از مثل برای مثل است و خداوند مثل ندارد ؟ این را
بگفت و پنهان شد !

۳۶ - فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا... : این عجب نگر که از آغاز ، بنده را بنوازد ! به آخر غوغا فرستد
و ساخته بر اندازد و در خم چونگان عتاب آرد !

پیر طریقت گفت : خدا یا تو دوستان را به دشمنان می نمائی ، درویشان را غم و اندوه دهی ، بیمار کنی و خود
بیمارستان کنی ! در مانده کنی و خود درمان کنی ! از خاک آدم کنی و با او چندان احسان کنی ! سعادتش بر سر دیوان کنی
او به فر دوس اورا مهمان کنی ! مجلسش روضه رضوان کنی تا خوردن گندم باوی پیمان کنی ! او خوردن آن در علم

غیب پنهان کنی آنکه او را به زندان افکنی و سالها گریبان کنی اجبّاری تو کار جباران کنی خداوندی کار خداوندان کنی اتو عقاب و جنگ همه با دوستان کنی!

از پیر طریقت پرسیدند: آدم در دنیا تمام تر بود یا در بهشت؟ گفت در دنیا، چون در بهشت در تهمت خود بود و در دنیا در تهمت عشق، پس گمان مبر که این از خواری آدم بود که او را از بهشت بیرون راندند، آن از علو همت آدم بود که متقاضی عشق به در سینه آدم آمد و جمال معنی بر او کشف کرد آدم جمالی دیدنی نهایت زیبا، که جمال هشت بهشت در جنب آن ناچیز بود، همت بزرگ وی دامن او را بگرفت که اگر هرگز عشق خواهی باخت بر این درگه باید باخت!

گر لابد جان به عشق یابد پرورد
باری غم عشق چون توئی باید خورد
فرمان آمد ای آدم حالا که قدم در کوی عشق نهادی از بهشت بیرون شو که این سرای راحت است و عاشقان را با سلامت چه کار؟ که همواره عاشقان در حلقه دام بلایند!

عشقت به در من آمد و در در زد
در باز نکردم آنش اندر در زد!
لطیفه: آدم نه خودش، که او را بردند، آدم نه خود خواست که او را خواستند، چون جمال معرفت را به کر و بیان نمودند همه در جمع افتادند و هیچ بمقصود نرسیدند لذا آمد که چون برای جمال معرفت کفوی پدید نیامد، ما به فضل خود آدم خاک افکنده را برداریم و نامزد وی کنیم!

مثال این پادشاهی که دختری دارد و هم کفوی او را نیابد پادشاه غلامی از آن خویش برکشد و او را در کشور جاه و عزت دهد و بر لشکر سالاری دهد، آنگاه دختر خویش به وی دهد تا هم کرم وی در آن پیدا شود و هم شایسته وصلت گردد، مثال آدم خاکی هم این بود که خداوند از اول او را نشانه تیر خود ساخت، آن تیر شرف بود که سوی او انداخت و نهاد آدم هدف آن واقع شد! و آدم را به صورت خویش با مشت خاکی ساخت و او را روانه زمین کرد و زاد او هم چند کلمه بود که به او آموخت!

یا ننگه به کمان عشق سخت اندر کش
یا ننگه به کمان عشق سخت اندر کش
گر هیچ نشانه خواهی اینک دل و جان
از تو زدنی سخت و ز من آهی خوش
اهل اشارت گفته اند که هر چند زبان تفسیر به این امر ناطق نیست اما احتمال دارد که دوستان به وقت وداع گویند عهد ما را فراموش نکنی و دیگری بر ما نگزینی و زبان حال او چنین پاسخ دهد:

دلیم کو با تو همراه است و هم بر
چگونه مهر بندد جای دیگر
دلی گورا تو هم جانی و هم هوش
از آن دل چون شود بیادت فراموش؟

تفسیر لفظی

۴۰- یا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَأَيُّهَا قَارِهُبُونَ . ای فرزندان یعقوب یاد کنید نواخت من که شما را نواختم و آن نعمتی که به شما انعام کردم به پیمان من وفا کنید تا من به پیمان شما وفا کنم و از من بترسید؟

۴۱- وَأَمْسُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَٰ كُفَّارٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا

بِآيَاتِنَا ثَمَنًا قَلِيلًا وَاِيْلَآئِ فَاَتَّقُوْنَ . ايمان آوريد به آنچه فرو فرستاديم از كتاب و پيغام كه گواه كننده كتاب شما است و نخستين كافر به اين كتاب مباحثيد و آيات مرا به اندك بهاء مخريد و رشوت مستانيد تا سخنان مرا پنهان كنيد و از خشم من و عذاب من بپرهيزيد^(۱).

۴۲- وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَانْتُمْ تَعْلَمُونَ . حق را به باطل مياميزيد و راستي و حق را (بيغمبري محمد) كتمان نكنيد در حاليكه شما ميدانيد (كه او رسول خدا است).
 ۴۳- وَاَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ . نماز را برپا كنيد و زكات بدهيد و با نمازگزاران نماز گزاريد .

۴۴- اَتَا مَرُوءَ النَّاسِ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَاَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ اَفَلَا تَعْقِلُونَ . مردم را به نيكي امري كنيد و خود را فرومي گذاريد و فراموش مي كنيد در حاليكه كتاب مرا مي خوانيد آيا پس درنهي يابيد ؟

۴۵- وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَاِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ اِلَّا عَلَى الْخَالِصِينَ . ياري بخواهيد به شكيبائي و نماز كه اين ياري گران و امري بزرگ است مگر بر شكسته دلان و تيمارداران و فروتنان^(۲) !

۴۶- الَّذِيْنَ يَظُنُّوْنَ اَنْهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَاَنْهُمْ رَاجِعُونَ ، آنان كه يقين مي كنند خداي خويش را ملاقات خواهند كرد و ني گمان مي دانند كه ايشان بسوي او باز خواهند گشت !
 ۴۷- يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَاِنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ . اي فرزندان اسرائيل بياد آريد نعمتي و نيكوئي كه من بشما دادم و نواختي كه بر شما كردم و شما را بر جهانيان روزگار خود بيشتر فزوني دادم .

۴۸- وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ . بپرهيزيد از روزي كه هيچ كس بكار كس ديگر نايابد و از هيچ تن شفاعتي پذيرفته نشود و از هيچ كس فدائي نستانند و ويرا باز نفروشند و نه خداوند آنها را ياري دهد !

تفسير ادبي و عرفاني

۴۰- يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ... : اشارت است به لطف و كرم حق با بندگان و مهرباني براي شان ، منت مي نهد براي شان كه منم خداوند كريم و سپاس دارنده و بنده بخشاينده ، و به هر جفائي به نيكي پيش آينده ، و بنده را به همه گناه با مدح خود خواننده او شكر نعمت خود از وي خواهنده ، كه فرمود: اذْكُرُوا نِعْمَتِي - اي فرزندان اسرائيل شكر نعمت من بگذاريد و حق نعمت من بر خود بشناسيد ، تا مستحق زيادت گرديد و نيك نام و بهر ورشويد .
 فرق ميان بني اسرائيل با امت محمد آنكه به آنها گفتم: نعمت مرا ياد داريد به اينان فرمود: مرا ياد داريد !
 آنان را نعمت داد و اينان را محبت ! آنانرا به شهود نعمت از خود باز داشت و اينانرا بشرط محبت با خود بداشت !

(۱) اصل تقوى بپرهيزگاري است و متقيان سه گروهند: مهينه ، ميانه ، كهينه . مهينه آنست كه نعمت به شكايهت نيلايد ، ميانه آنست كه خدمت بر رياء نيلايد و كهينه آنست كه توحيد خود به دمام شرك نيلايد .
 (۲) خداوند به صبر يعني روزه امر كرد تا شره و حرص از ميان ببرد و به نماز فرمان داد تا خشوع و خضوع آرد .

پیر طریقت گفت: خدایا، کار آن دارد که با تو کاری دارد، یار آن دارد که چون تو یاری دارد! او که در جهان تو را دارد، هرگز تو را نگذارد.

در بر آنرا که چون تو یاری باشد کفر ناله کند سیاه کاری باشد

اَوْفِ بَعْدِهِ... : مانند این آیت در قرآن بسیار است از جمله: در توبه و انابت بگشای تادبشارت و اجابت بگشایم، در مجاهدت بگشای تا در هدایت برگشایم، در استغفار بگشای تادب مغفرت برگشایم، در شکر بگشای تا در زیادت نعمت برگشایم!

گفته اند خدای را با بندگان عهدهای فراوان است و در عهدی که بنده را در آن وفاست از سوی خداوند نیز در آن وفاست و آخر آن است که بنده نظر خویش را پاک دارد و خاطر خویش را پاس دارد که در مقابل آن از طرف خداوند کرامت است و آن همه عهدها که خدا را با بندگان است از بنده کردار و گفتار و از خداوند ثواب بی شمار! و اَيْتَايَ قَارِهُبُونَ... : همان است که فرمود و اَيْتَايَ فَاَتَقُونَ، رهبت و تقوی دومقام از مقامات ترسندگان است و ترسندگان در راه دین شش گر و هفت: تائبان، عابدان، زاهدان، عالمان، عارفان و صدیقان، تائبان را خوف است، عابدان را و جمل، زاهدان را رهبت، عالمان را خشیت، عارفان را اشفاق و صدیقان را هیبت! پس خوف، ترس توبه کاران است و مبتدیان و حصار ایمان و سلاح مؤمن، هر کرا این ترس نیست ایمان نیست، و جمل، ترس زنده دلان است که ایشانرا از غفلت رهائی دهد، رهبت ترس زاهدان است که عیش را از میان ببرد و او خود از خلق ببرد و در جهان از جهان جدا شود، همه وجود خویش را غرامت بیند و همه سخن خود را شکایت نگردد و همه کردار خود را جنایت شمرد، گاهی چون غرق شدگان فریادرس خواهد، گاهی چون نوحه گران دست بر سرزند، گاهی چون بیماران آه کشد؛ و از این ترس اشفاق پدید آمد که ترس عابدان است، ترسی که نه پیش دعا حجاب گذارد و نه پیش فراست بند، نه پیش امید دیوار، ترس گذارنده و کشنده که تانداء لا تخافوا و لا تحزنوا نشود نیارمد، این ترسنده را گاهی سوزند و گاه نوازند، گاه خوانند و گاه کشند، ولی نه از سوختن آه کشد و نه از کشتن بنالد!

از پس اشفاق هیبت است که آن بیم صدیقان است، بیمی که از عیان خیزد و دیگر بیمها از بیان، چیزی در دل تابد چون برق، نه کالبد آنرا تابنده جان آنرا طاقت آورد که باوی بماند و بیشتر این حالت هنگام وجد و سماع افتد چنانکه کلیم را در کوه طور افتاد که بی هوش شد.

یک ذره اگر کشف شود عین عیان نه دل برهد نه جان نه کفر و ایمان

۴۲- وَاَلَا تَتْلِبُ السُّؤَالَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ... : حظ نفس و غذای دل در هم میامیزد که بایکد گرسازند خداوند دل، به حق حق مبسوط است و بنده نفس به حظ نفس مربوط، پس به یکد دگر کی رسند؟ دنیا خسیس است و عقبی نفیس، بایکد دگر چون میسازند؟ دوستی خالق، سعادت ابدی و ازلی است و دوستی مخلوق و بال نقدی، در یکد دل چون بهم آیند؟ خویشتن پرستی و خدا پرستی یکد دگر را ضدند، در یکد نهاد چگونه جمع شوند؟

مهر خود و یار مهر بانست نرسد این خواه کفر آن که این و آنست نرسد

۴۰- وَاَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ... : فرمان آمد که پیغمبر، امت خود را بگروی که در کارها صبر

کنید تا بمراد برسید، هر که صبر مردان ندارد، گیرد میداد مردان نگرند!

پای این مردان نداری جامهٔ مردان میوش بر سگی بی بر سگی نداری لاف بی خویشی مزن! مهتر عالم و سید فرزند آدم از آن ساعت که گام در این میدان نهاد یک دم اورا بی غم نداشتند چون کار به غایت رسید و از هر گوشه بلا به وی روی نمود آهی بر آورد و گفت: هیچ پیغمبر باندازهٔ من آزار ندید فوراً خطاب از مصدر جلال آمد که مهتر بندگان، کسی که شاهد دل و جان وی ما باشیم هرگز از بار بلانالد و چون هر چه در خزانهٔ غیب زهراندوه بود همه را یک کاسه کرده بردست وی نهادند و از این راز پرده برداشتند و به او گفتند ای مهتر پیمبران زهرها بر مشاهدهٔ مانوش کن!

از دستت از آتش بود، ما را ز سگ مفرش بود

هرچ از تو آید خوش بود، خواهی شفا خواهی الم

۴۵- وَإِنِّهَا لَكَبِيرَةٌ ۚ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ... خشوع از شرط نماز است و بنده را نشان نیاز ا خاشعان اندر نماز ستودگان حقند و گزیدگان از خلق، و مؤمنان رستگارند. خشوع اندر نماز، ظاهراست و باطن، خشوع ظاهر آنست که اعضا و جوارح به شرط ادب داری و به راست و چپ ننگری، اندر حال قیام چشم به سجده گاه داری و در حال رکوع بر پشت پای، و در حال سجود بر سر بینی و در حال تشهد در دامن خود. و خشوع باطن، ترس دل است از ذکر و فکری یا از سکری و شکری ارسول چون به نماز مشغول شدی خشوع باطن وی چنان بودی که جوش دل وی شنیده میشد، پیغمبر روزی به مردی برگزشت که اندر نماز با موی خویش بازی می کرد حضرت فرمود: اگر این مرد را دل خاشع بودی، دست وی به نعت او استوار بودی (نه به موی سر).

از آثار و اخلاق علی (ع) بیاورند که وقتی در جنگی تیری به وی رسید که پیکان اندر استخوان بماند، جهد بسیار بکردند جدا نشد گفتند تا گوشت و پوست بر نداشتند این پیکان جدا نشود! بزرگان و فرزندان او گفتند اگر چنین است صبر باید کرد تا در نماز شود که در حال نماز او را چنان بینیم که ویرا از این جهان خبری نیست! پس صبر کردند تا نماز آغاز کرد، در آن حال گوشت را برگرفتند و استخوان وی را شکستند و پیکان بیرون آمد! چون نماز انجام شد فرمود: مرا دردی اندک است و آسانتر؟ گفتند چنین حالی بر تو برفت و تو را خبر نبود، گفت اندر آن ساعت که من با خداوند در راز و نیازم اگر تیغ بر من بارد یا جهان زیر و رو شود مرا از لذت مناجات از روشنی و از جهان خبر نبود! زلیخا چون خواست سرزنش زانرا جلو گیری کند آنان را بخواست و یوسف را هم در برابر آنها بخواست آنگاه کاردی به ریک داد تا ترنج شکافند و بخورند، هر یک از دیدن جمال یوسف بجای تریح دست خود را بریدند و اصلا متوجه و ملتفت درد نشدند، پس به حقیقت باید دانست که مشاهدهٔ دل و جان علی مر جلال و جمال و عزت و هیبت خداوند، بیش از مشاهدهٔ زنان بیگانه مر یوسف بندهٔ خدا بود!

تفسیر لفظی

۴۹- وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبُّونَ بِأَسْنَانِكُمْ ۚ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ ۚ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ: یاد بیاورید وقتی که شما را از کسان فرعون رهانیدیم که بدترین آزارها دربارهٔ شما رو می داشتند. پسران شما را سر می بریدند و زنهای شما را زنده می گذاشتند که این برای شما بلای بزرگی بود.

۵۰- وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَمَا لَنَجَّيْنَاكُمْ ۚ وَآخِرُ قَوْلِ آلِ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ...:

هنگامیکه آب دریا را شکافتیم و از هم جدا کردیم تا شمارا رها نیدیم، خاندان فرعون را به آب کشتیم و خفه کردیم در حالیکه شما می دیدید و می نگریستید .

۵۱- وَ اِذْ وَاَعَدْنَا مُوسٰى اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمْ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهٖ وَاَنْتُمْ ظَالِمُوْنَ . . .
وقتی که وعده گذاشتیم با موسی چهل شب پس از آن شما گوساله را به خدائی گرفتید و شما بر خویشتن ستم کارانید!

۵۲- ثُمَّ عَقَوْنَا عَنكُم مِّنْ بَعْدِ ذٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ . پس از آن شما را بخشیدیم بعد از آنکه گوساله پرست شدید تا مگر سپاس گزارید .

۵۳- وَاِذْ اَتَيْنَا مُوسٰى الْكِتٰبَ وَالْفُرْقٰنَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ . وقتی که ما به موسی کتاب دادیم که میان حق و باطل جدا می کرد تا شما به حق راه برید .

۵۴- وَاِذْ قَالَ مُوسٰى لِقَوْمِهٖ يَا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخٰذِكُمْ الْعِجْلَ فَتُوبُوْا اِلٰى بٰرِئِكُمْ فَاَقْتُلُوْا اَنْفُسَكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بٰرِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ اِنَّهٗ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ وقتی که موسی به قوم خود گفت ای قوم شما به خویشتن ستم کردید به سبب گوساله پرستی، اکنون باز پس گردید و توبه کنید بسوی خدای آفریننده خویش پس خویشتن بکشید، این برای شما بهتر است به نزد آفریدگار شما، چون این کار کردید خداوند توبه و بازگشت شمارا می پذیرد چون او پذیرنده مهربان است .

۵۵- وَاِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسٰى لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ حَتّٰى نَرٰى اللّٰهَ جَهْرَةً فَاَخَذْتَنَا الصّٰعِقَةُ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ . وقتی گفتید ای موسی ما بتو نگریم تا خدا را آشکارا به بینم پس به بانگ جبرئیل شما را زلزله و صاعقه بگرفت و شما چشمانتان را از فزع و جزع باز گذارده و می نگریستید .

۵۶- ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ . پس از آن ما برانگیختیم شما را از پس مردنتان تا مرا سپاس گذارید .

✽ تفسیر ادبی و عرفانی ✽

۴۹- وَاِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ . . . : کریم است و مهربان، لطیف است و نگاهبان، خداوند جهان و جهانیان، فریادرس نومیدان، درنگر بحال بیمبران که هر یک را رنجی و اندوهی دگر بود، منت نهاد بر ایشان و گفت باز برنده اندوهان و رهاننده ایشان منم، آنکه نوح نبی بود در دست قوم خویش گرفتار شد ما او را از کرب عظیم نجات دادیم، آنکه لوط نبی بود از آن شهری که کارهای زشت و پلیدی می کردند رها ساختیم، آنکه ایوب بود از بیماری و زیان نجات دادیم و دردهای او را مرهم نهادیم، آنکه یونس بود از غم رها ساختم و از تاریکی بیرون آوردم و موسی در ننج و آزار فرعون گرفتار بود و کارهای سخت بر آنها می نهاد، فرزندان نشان را می کشت، محنت او را پایان دادیم و هم و غم از دل آنان بر گرفتیم .

بیرون جهد از محاق روزی ماهم

آخر بسوی سعادت آید راهم

۵۰- وَاِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ . . . : موسی را دوسفر بود یکی سفر طرب که به مناجات حق رفت و یکی سفر هرب که شبانه از مصر فرار کرد و رسنگاری یافت چنانکه محمد مصطفی نیز دوسفر کرد، یکی سفر ناز و دیگری سفر نیاز، سفر نیاز از مکه بود به مدینه که از دست کفار بیرون شد و سفر ناز از مسجد حرام بود تا

مسجد اقصی و از آنجا به آسمان ، تا عرش برین رسید ، و فرق است میان سفر کلیم یا سفر حبیب چون موسی به طور رفت و تقرّب یافت ولی محمد به حضور رفت تا بمیعاد نزدیک شد (۱)

۵۱- وَ اِذْ وَاَعَدْنَا مُوسٰی... : موسی چهل روز از میان امت خویش بیرون شد و آن امت گوساله پرست شدند ولی محمد از میان امت برفت در حالی که دین و شریعت او هر روز تازه تر و مؤمنان بر راه پاینده ترند .

موسی به میعاد حق رفت و هارون را خلیفه خود ساخت و امت را به وی سپرد . لاجرم فتنه افتاد و سامری آنانرا از راه به در برد و چون محمد بمرد ، امت خود را بخدا سپرد ، لاجرم متمرّدان جهان و شیاطین انس و جان نتوانستند کسی را از راه حق برگردانند !

۵۲- ثُمَّ عَصَوْنَا عَهْدَكُمُ... : اگر آن امت را قدر و شأنی خطیر بود چنین گناه باین بزرگی بدین آسانی و زودی بخشوده نشدی ولی درباره زنان پیغمبر عذاب گناه ، دوبرابر مقرر شد و این نه از راه اهانت و خواری بود بلکه از جهت عزّت و بزرگواری است !

۵۳- وَ اِذْ آتَيْنَا مُوسٰی الْكِتٰبَ وَالْفُرْقَانَ... : موسویان را فرقان بظاهر داد و محمدیان را فرقان در باطن نهاد ، فرقان باطن ، نوزدل دوستان که با آن حق را از باطل جدا سازند ، هر کس را که این فرقان در باطن پدید آید ، آنچه دیگرانرا خبر است و بیان ، این را یقین است و عیان ! آنچه دیگران را علم یقین است این را عین یقین است ، از پیغمبر پرسیدند نشانه وجود این نور چیست ؟ گفت : سینه بنور الاهی گشاده شود و همت بلند گردد ، غمگین آسوده شود ، پراکندگی گردد آید ، بساط بقا بگسترده و فرش فنا در نوردد و باغ وصال را بگشاید و بزبان حال از سر ناز و دلالت گوید :

در قصه عشق مشکلی دارم خوش
در جمله همی دان که دلی دارم خوش

در کوی امید منزلی دارم خوش
تفصیل دلم چه پرسی ای جان جهان

(۱) خداوند چون دشمنی فرعون بانی اسرائیل می دانست به موسی فرمود : شبانه قوم خود را از مصر بیرون بر ، موسی دستور داد شبانه همه یهودان در خانه چراغ برافروختند تا قبطیان گمان کنند که همه در خانه اند . آنگاه موسی باشص صد هزار نفر که کمتر از شصت سال و بیشتر از بیست سال بودند از شهر بیرون شد و چون راه نبردند متحیر ماندند تا پیرزنی برای راه نمائی قبر یوسف را که در صندوق بر سر درجوف نیل نهاده بودند به آنها نشان داد . چون برادران طبق سفارش یوسف صندوق او را با خود به شام نبرده بودند ، راه را بدان وسیله پیدا کردند .

فرعون که از رفتن بنی اسرائیل آگاه شد شبانه دستور داد تا پیش از بانک خروس جمله قبطیان آماده شوند و با لشکری انبوه که بعضی یک سیل و شصت هزار نفر نوشته اند دنبال آنها حرکت کرد و هارمان وزیر پیشا پیش آنها بود تا به قوم یهود نزدیک شدند و چون آنان دریا را از پیش و لشکر فرعون را از پس دیدند فریاد برآوردند و با موسی پر خاش کردند موسی گفت شما چه دانید ، باشد که خداوند پرورانده شما ، دشمن را هلاک کند و شمارا بجای آنها بنشانند !

چون دشمن نزدیکتر شد و در ماندگی قوم یهود به غایت رسید به موسی وحی آمد که عصا بردار زن ، موسی چنین کرد و ۱۲ راه در دریا بریده شد که ۱۲ سبط اسرائیل از آن گذشتند !

فرعون چون این را بدید گفت : دریا از هیبت من شکافته شد همگی در آن فرور وید و فرعون خود با اسب به درون دریا تاخت و لشکریان در دنبال او به درون دریا رفتند آنگاه شکافها بهم بسته و فرعون با جمله همراهان هلاک شدند . پس از نجات قوم ، موسی برادر خود را جای خویش نشانید و آنها را به او سپرد تا چهل روز که آواز کوه طور بر گردد و کتاب خدا آورد . موسی این بگفت و به سوی طور روانه شد .

بنی اسرائیل پس از بیست روز بر هارون شوریدند و گوساله سازی را به خدائی گرفته و چون موسی از کوه طور باز آمد و با خود کتاب تورات آورد قوم نه پذیرفتند و احکام آنرا دشوار پنداشتند !

۵۴- وَ اِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ... : مُوسَىٰ قَوْمِ خُوَيْشِ رَا كُفْت؛ شَمَا بېر سْتِيْدِن كُو سَا لِه كِمَان مَبْرِيْدِه
 كه جلال صمدیت را از آن زیبایی ایا خداوندی و پادشاهی اورا نقصانی است؟ نه - بلکه زیان کاری و بدروزی
 شمار است که از چو خداوندی بازماندید ورنه او بندگان چون شما فراوان دارد!
 لطیفه: موسی چون در کوه طور خود را هم سخن با خدا دید و کوه از عزت خداوند دارای عقیق شد!
 موسی را نظر با خود آمد که چون من کیست؟ که خدای بی واسطه با من سخن گوید! او کوه قدم گاه من عقیق گردد!
 لذا آمد ای موسی به چپ و راست خود بنگر همه کوه ها را عقیق و مردانی بر هر کوهی چون خود خواهی دید!
 موسی چون چنین دید به زبان حال گفت:

پنداشتمت که تو مرا يك تنه‌ای کی دانستم که آشنای همه‌ای؟
 لطیفه (۲) - درویشی را دیدند یا خدای خویش رازی داشت و می گفت: خدایا، مرا به دوستی به پسند ،
 اگر سزاوار دوستی نیستم مرا به بندگی به پسند ، اگر سزاوار بندگی نیستم خدایا مرا به سگی ببسند!
 گر می ندھی به صدر حشمت بام باری چو سگان برون در میدادم!
 فَا قْتُلُوْا اَنْفُسَكُمْ... : از روی باطن این خطاب با جوانمردان طریقت است که نفس خود را با
 شمشیر مجاهدت سر برگیرند تا به خدارسند، و نیکو درنگر که کشتارینی اسرائیل یکبار بود ، و از مجاهدت جوانمردان
 آسان تر! که اینانرا هر ساعت و لحظه ای کشتنی است! عجب آنکه، جوانمردان طریقت هر چند آسیب روزگار بیش
 بینند عاشقتر شوند! و به زبان حال گویند:

نور دلی از چه جفت نارم داری؟ تاج سری از چه خاکسارم داری؟
 چون دیده عزیز از چه خوارم داری؟ شادم بنو گم چه سو کو ارم داری؟
 و این مجاهدت با نفس چنان است که هر لحظه از جانب رب عزت پیام رسد که ای جوانمرد آغاز این
 کار کشتن است و انجام آن ناز، ظاهر دوستی خطر است و باطن آن راز!
 گر کشته دست را دیت دینار است مر کشته عشق را دیت دیدار است!
 ۵۵- وَ اِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ اِنَّ نُوْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ اَنْتَ رَىٰ اللّٰهَ جَهْرَةً... رُوْیْت ذَاتِ الْجَلَالِ تَرْك حَرْمَتِ
 بود و ترك حرمت موجب صاعقه گردد! هر چند موسی به زبان هیبت و نعت حرمت، دیدار خداوند را خواست ولی
 به صراحت خواست ، نه به اشارت ، لاجرم جوابش لن توانی بود اما محمد (ص) در خواست رؤیت با اشارت
 کرد و آرزوی دل خویش را باز نمود و به جبرئیل گفت: آیا خدایت را دیده‌ای؟ جبرئیل از این پرسش از هیبت
 و عزت آن معنی بر خود بگذاخت چون به حضرت باریافت خداوند گفت: ای جبرئیل تو مقصود دوست ما را
 در نیافتی، وی را تقاضای دیدار بود! برو او را بیاور که ما نیز به وی مشتاقیم.

تفسیر لفظی

۵۷- وَ ظَلَلْنَا عَلَيْكُمْ الْغَمَامَ وَ اَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ الْمَنَّٰنَ وَ اَلْسَلَوٰی كَلُوْا مِنْ طَيِّبٰتِ مَا
 رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُوْنَا وَّلٰكِن كَانُوْا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ. و سایه انداختیم بر شما از ابر و فرو فرستادیم
 بر شما ترنجبین و مرغ (سلوی) بلدرچین، بخورید از پاکبها و خوشبها که شمارا روزی کردیم، آنان ستم بر ما نکردند،
 بلکه ستم بر نفس خویش کردند!

۵۸- وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنُرِيدُ الْمُحْسِنِينَ . وقتی به آنها گفتیم که وارد این قریه شوید (شهر بیت المقدس) و بخورید از آن هر جا که می خواهید و بگوئید فروگذار از ما گناهان ، تا ما بیا مرزیم گناهان شما و به نیکوئی نیکوکاران بیفزائیم .

۵۹- فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ . پس بدل کردند آن گناه کاران سخنی را که بایشان گفتیم به سخن دیگر ، پس بر ایشان که بر خود ستم کردند عذابی سخت از آسمان فرستادیم بسبب آنچه از فرمان برون شدند .

۶۰- وَإِذْ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ كَلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ . وقتی موسی برای قوم خویش آب خواست به او گفتیم عصای خود را بر سنگ زن ، پس از آن بیرون جهید دوازده چشمه که هر سبطی آب خور خود را می دانست ، گفتند آنها که بخورید و بیاشامید از روزی خداوند ، بی رنج ، و به تبه کاری و خود کامی در زمین مروید .

۶۱- وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسُهَا وَبَصَلَهَا قَالَ أَسْتَسْبِدُّونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِاللَّهِ هُوَ خَيْرٌ أَمْ يَبْطُؤْنَ مِصْرًا فَإِن لَّكُمْ مَسْأَلَتُمْ . وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَآؤُا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِخَيْرِ الْحَقِّ . ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ . وقتی که گفتید ای موسی ما نمی توانیم شکیبائی کنیم بر یک خوراک ، پس خداوند را بخوان تا بیرون آورد از روئیدنیهای زمین از: تره و خیار و نخود (یا گندم) و دانه چه و پیاز، گفت: آیا آنچه بهتر است به آنچه بدتر است بدل میکنید ؟ از آن تبه و بیابان به شهر، فرو شوید که در آنجا هر چه بخواهید برای شما و بشامی دهند . و برایشان خواری و نیازمندی در دلهای مردم و سستی در چشمهای آنان زده شد ، و خویشتن بخدا خشم آوردند و به خشم خدا بازگشتند ، و این بدان سبب بود که به آیات و سخنان خداوند کافر شدند و پیمبران را بدون حق می کشتند و این کار سبب آن بود که از پذیرفتن حق سرکشی کردند و اندازه نگذاشتند و تجاوز کردند .

تفسیر ادبی و عرفانی

۵۷- وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ . . . : این آیت اشارت است به لطف و کرم خداوند که می گوید

در نگر (ای محمد) تا ما بانی اسرائیل چه کردیم و چند نعمت برایشان ریختیم و نافرمانی کردند، باز ایشانرا فرو نگذاشتیم ابر را فرمان دادیم تا بر سر آنان سایه افکند ، باد را فرمودیم تا مرغ بریان در دست ایشان نهاد ابر را فرمان دادیم تا ترنجبین و انگبین بایشان فرو بارید ، ستون نور گفتیم در شهای تاریک آنانرا روشنائی دهد، جامه در بایست آنان به وجود آمدی و آن جامه نه کهن شدی نه چرکین، در حال زندگی زیور تن و در حال مردگی کفن آنان بودی آنچه نعمتها که برایشان ریختیم آنچه تو ااخت ها که برایشان ننهادیم آنان قدر ندانستند و شکر نعمت نگرار دند، هیچ کس چون ما ایشان را نخزند ، چون دیگران بی عیب می خرنند و ما با عیب خریداریم ، دیگران با وفا خواهند و بخوانند، و ما بی وفا و جفا کار خوانیم . . .

۵۸. وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْبَلَدَ الْحَرَامَ... قریه در اینجا ظاهراً حرم علم است و دامن شرع، خداوند می فرماید به دامان شریعت در آئید و علم و عمل بروفق شرع بکار بندید و به سبب آن زندگی گوارا و نعیم جاودانه بدست آرید، امروز تلخی مجاهدت کشید تا فردا میوه بهشت خورید!

وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا... در راه دین استوار باشید و از در خضوع و خشوع در آئید و تضرع و استغفار کنید و بگوئید خدایا گناهان ما را فروریز و آنها جز این گفتند و جز این کردند! و دوچار عذاب آسمانی شدند.
۶۰. وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ... فرق میان قوم موسی و عیسی و محمد - موسی برای قوم خود آب خواست و عیسی نان خواست و محمد مصطفی بجای نان و آب، رحمت و بخشایش خواست! خداوند فرمود: ای محمد امت تو از سه حال بیرون نیستند یا مطیعانند یا عاصیانند یا مشاقانند، مطیعان را بهشت من بهره است، و عاصیان را رحمت من و مشاقان رضای من و دیدار من بهره است.

محمد گفت: خداوندا، مراد آن دورا نقد دادی و از من متوقف بر امری ساختی؟ فرمود: ای دوست، ایشان حاجت برای امت حاضر خود خواستند و مراد خویش بیافتند، ولی تو هر چه می خواهی برای همه امت خود تا روز رستاخیز می خواهی، پس همه را جمع کن، همه را جامه کرامت پوشانم، همه را به زیور اُنس و الفت بیاریم که ایشان بهینه امت هستند، یک قصد و یک دل و یک همتند، نه چون بنی اسرائیل که پراکنده بودند و در دل و در قصد و در همت هم باهم نبودند! و در دین به معبودی یگانه اکتفا نکردند و در دنیا بیک طعام قناعت نه! لطیفه: گویند ذکر عصا اشارت به سیاست شرع است و سنگ اشارت به دلهای سخت تر از سنگ آنهاست، یعنی موسی خواست آنها را براه آورد که بهم رسند و همگان فایده برند!

در حقیقت خداوند فرمود با تازیانه شریعت آنها را سیاست کن و بر علم و عمل وادار، که جمله آن ارکان اسلام است و آن دوازده خصلت باشد که شش تای آن، بنای اسلام است: ۱- اقرار بوحدانیت خدا - ۲- ایمان به نبوت محمد مصطفی - ۳- نماز - ۴- زکات - ۵- روزه - ۶- حج. و شش خصلت از آن، بنای ایمان است: ۱- ایمان بخدا - ۲- ایمان به فرشتگان - ۳- ایمان به کتاب خدا - ۴- ایمان به پیمبران خدا - ۵- ایمان به روز رستاخیز - ۶- ایمان به مقدرات و این دوازده چشمه در این آیه اشارت است به ۱۲ رکن که بنای اسلام و ایمان است.

تفسیر لفظی

۶۲. اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَالَّذِيْنَ هَادُوْا وَالنَّصٰرَىٰ وَالصَّابِئِيْنَ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَعَمِلَ صٰلِحًا فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ. کسانی که ایمان آوردند و آنان که جهود شدند و ترسایان و آنها که زبور در دست دارند و میان آن دودین دین سوم گزینند هر کس از آنان که ایمان بخدا و روز رستاخیز آورد و کار نیک کند، مزد ایشان نزد خدای یگانه است و هیچ بیمی برای ایشان فردای قیامت نیست و هرگز اندوهگین نباشند.

۶۳. وَاِذْ اَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا لَوْقَكُمْ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيْهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ. بیاد بیاورید وقتی که از شما پیمان گرفتیم و بر شما عهد بستیم و کوه طور را بر سر شما بازداشتیم و گفتیم به قوه ایمان و یقین و تصدیق، آن کتاب را که بشما دادیم بگیریید و یاد دارید آنچه در آن بشما

سفارش شده تا مگر از عذاب و خشم خداوند بپرهیزید (۱).

۶۴- نَسْمَ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ . پس از آن از اطاعت امر برگشتید که اگر فضل خداوند و مهربانی او بر شما نبود ، از زیان کاران و نومیدان بودید !

تفسیر ادبی و عرفانی

۶۲- اِنَّا لَنَدِينُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ... هر چند اجبار یهود و رهبانان ترسایان کوشیدند و رنجها در راه دین کشیدند و چندانکه توانستند در راه مجاهدت و ریاضت رفتند و نفس خود را از شهوتها و خواهشها بازداشتند و از دنیا و دنیا داران بیکبارگی عزلت گرفتند و کناره گیری برگزیدند و صومعه‌ها را بر خود زندان کردند ! با این همه ، سعی ایشان باطل و کوشش ایشان ضایع است ! مگر آنکه به محمد (ص) ایمان آورند و رسالت او را استوار گیرند !

نا هست تو را به نزد خود تکیه گهت مغرور دو عالمی و کار تبهت !

تا تو تکیه بر پندار خود زنی و سوداها در سرگیری و غوغاها در دل آوری ، و ستور نفس را از راندن شهوت

و هوی و هوس باز نداری ! چگونه طمع داری که با مردان راه در میدان حقیقت گوی زنی ؟ هیهات !

تا تو بر پشت ستوری بار او بر جان تو است چون به ترک وی بگفتی آتش اندر بار زن

ورز چاه چاه خواهی سر بر آری مردوار چنگ در زنجیر گوهر وار عنبر بار زن

۶۳- وَاِذْ اَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ... : خداوند با همه عهد بست و از همه پیمان گرفت ، قومی به طوع

اجابت کردند و قومی دیگر به کُره ، آنان که به طوع و رغبت پذیرفتند ، عیان او را بار داد ، و مهر ازل و پیرا دست گرفت و آنها که به کُره و نارضائی اجابت کردند ، حق بر آنها پوشیده شد و در تاریکی و بیگانگی بمانندند ! این میثاق ، روز ازل و در عهد ازل بر عموم برفت که احدیت خداوند بر دلها جلوه گر شد ، یکی را تجلی سیاست و عزت بود یکی را تجلی لطف و کرامت ، آنها که اهل سیاست بودند در دریای هیبت به موج وحشت غرق شدند ، خردهاشان حیران ، دلهاشان پریشان ، خاطرشان تاریک و گرد بیگانگی بر رخسار ایشان نشسته ، داغ جدائی بر پیشانیان نهاده شده !

اما آنها که اهل لطف و کرامت بودند ، ایشانرا به زیور انس بیاراست و به نور توحید بیفر وخت ، آب

آشنائی را در دل آنان روان و تخم سعادت را در مزرع دوستی شان پراکنده و آنگاه همه را با فضل و رحمت خود حواله کرده که بی رحمت او زیان می بردند !

داود پیغمبر گفت : خدا یا گیرد همه پزشکان عالم بر آمدم تا درد مرا درمان کنند و مرهمی همی سازند ،

همگان مرا به توراه نمودند ، پس زبان کار و بی چاره آن کس که از رحمت تو نا امید است !

یکی از عارفان در روز عرقه در موسم عرفات به خلق آنجا نگر بست و آن سوز و نیاز و آن ناز و زار از ایشان

دید ، هر کسی دعائی می خواند و دیگر کس ثنائی می گفت ، دستها همه سوی آسمان و چشمها گریان و دلها سوزان ،

(۱) چون قوم موسی پیمان را شکستند و تورات را نپذیرفتند خداوند کوه طور را بالای سر آنان بداشت :

و آنها پیش خود آتشی افروختند و از پس آن دریائی خروشان دیدند و ترسیدند و تن به قبول دادند و از آنها رفع بلا شد :

عارف به همراهان خود گفت: چه بینید و چه رأی دهید؟ اگر همه این خلق دست نیاز سوی مخلوقی دراز کنند و دانگی سیم بخواهند؟ آیا از ایشان دریغ خواهد کرد؟ همگی گفتند: نه! گفت: بخدای خدا، که بندگان را به آموزش خود نواختن به نزد حق آسان تر است از آن یک دانگ سیمی که مخلوقی باین گروه فراوان دهد!

تفسیر لفظی

۶۵- وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الدِّينَ اعْتَدُوا مِنكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ .

هراینه نیک دانستید و شناختید آنان که در روز شنبه نافرمانی کرده و صید ماهی کردند، در نتیجه ما گفتیم همگی شماها میمونها و کپی ها گردید و خوار و خاموش شوید!

۶۶- فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ . پس به این

عقوبت، آنها را عبرت باشندگان و آیندگان کردیم و پندی و اندرزی برای پرهیزکاران است.

۶۷- وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا

قال آعُودُ يَا لَهِ اللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ . یاد بیاورای پیغمبر، زمانیکه موسی به امت خود گفت خداوند بشما امر میکند که گاو ماده ای را ذبح کنید، در جواب گفتند ای موسی ما را مسخره می کنی و افسوس می گیری؟

گفت پناه می برم به خداوند که من از نادانان باشم!

۶۸- قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا

بِكْرٌ عَرَبٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ . گفتند ای موسی خدای خود را بخوان و از او بخواه که برای ما بیان کند که این گاو چه گاویست؟ - موسی گفت خداوند می فرماید: این گاو نه پیردندان سوده و نه خردی نیرو

ناگرفته، نه پیراست و نه جوان، میان این و آن! پس بجا آورید آنچه بشما امر می کنند!

۶۹- قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْ تَوْبَهَا قَالِ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِيعٌ

لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّظِيرِينَ . گفتند خدای خود را بخوان و از او بخواه که برای ما بیان کند که آن گاو چه رنگ است گفت: می فرماید گاوی است زرد رنگ که رنگ روشن آن نگرندگان را از روشنائی شاد می کند!

۷۰- قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ

لَمُهْتَدُونَ . گفتند خدای خود را بخوان و از او بخواه تا بیان کند برای ما که آن گاو چیست؟ جنس گاو بر ما مشتبه است و ما اگر خدا بخواهد بدان راه برانیم!

۷۱- قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلِّمَةٌ

لَا أَسِيَّةَ فِيهَا، قَالُوا الْآنَ حِجَّتْ بِالْحَقِّ، فَذَبْحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ . گفت می فرماید: گاوی است نه کارشکسته و نه نرم و رام که زمین شکافد و نه کشت زار را آب دهد، از عیبها رسته و رها نبوده، در همه پوست

او جزء رنگ زرد، رنگی و نشانی نیست! گفتند اکنون پاسخ به سزا آوردی، پس آن گاو را بکشند و نزدیک بود که این کار را نکنند چون از بس ایراد کردند و حجیت بنی اسرائیلی گرفتند، نمی خواستند این کار را انجام دهند!

تفسیر ادبی و عرفانی

۶۵- وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الدِّينَ اعْتَدُوا مِنكُمْ فِي السَّبْتِ . اشارت است به قهر خداوند باینگانگان

وچنانکه دوستانرا نوازنده است ، بیگانگانرا گیرنده است ، وچنانکه نوازش او به نوازش دیگران نماند ، گرفتن وی هم به گرفتن دیگران نماند ازیرا خداوند سخت گیرتر از همه گیرندگان ، و دادخواه ستمکاران است ، نه از کسی بیم و نه بر گرد وی تاوان است که کردگار جهانیان است و آفریننده آنان ، مردم از بطش او هراس گیرند اگر ایشانرا مسخ ظاهر عقوبت بود این امت را مسخ باطن عقوبت است و چون خداوند بر آنان خشم گرفت رنگ صورت آنها را بگردانید و اگر بر این امت خشم گیرد پناه بر خدا رنگ اینانرا از روی سیرت بگرداند ، اگر آنانرا به گناه خویش روسیاه گردانید ، اینانرا بگناه خویش دل سیاه کند !

عارفی بزرگوار گوید : مردی پیش ما زیاد آمد و رفت داشت و یک نیمه روی او پوشیده بود گفتم چرا نیم رخ پوشیده ای ؟ گفت : من گور کن هستم یک روز زنی را در گور کردم و رفتم پس از آن بطمع کفن او گورزا شکافتم همینکه دست به کفن زده و آنرا کشیدم دیدم او هم می کشد ! گفتم می خواهی بر من پیروزشوی ، پس به دوزانو نشستم و کفن را بستنی کشیدم ناگهان دست خود را بلند کرد و سیلی به نیم روی من زد ! همینکه پرده از نیم رخ برداشت جای پنج انگشت روی صورت او بود و گفتم پس از آن کفن او را پوشاندم و گور را پوشیده و استواز کردم از آن پس مصمم شده ام که گور کسی را نشکافم و از شرم نیم رخ را پوشانم !

۶۷- **وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْتِيكُمْ بِحِكْمٍ وَكُورٍ مَّا يُبْدِيهِ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ** : داستان گاو بنی اسرائیل در قرآن از لطیفه های حکمت و گورهای عزت است چه قرآن دریای ژرفی است که درهای شاهوار در قعر آن است اما کسی باید که صفات گاو بنی اسرائیل را در خود بیند که می گوید : نه پیری فرو ریخته نه نوزادی نارسیده ، یعنی که قدم این جوان مردان در دایره طریقت آنگاه مستقیم شود که مستی جوانی ایشانرا حجاب نباشد و مستی پیری آنانرا بی کاره و عاطل ندارد ! چنانکه پیغمبر اسلام در حال کمال تمام ، به وحی رسید : چه هر ارادت که با مستی جوانی قرین شود همیشه از راه زنان بیم دارد و کم افتد جوانی نو ارادت که از راه زنان ایمن باشد !

۶۸- **صَفْرَاءُ فَاقِيعٌ لَّوْنُهَا تَسْرُّ النَّظَائِرَ** : جوانانی که در حال کمال بشریت گام در میدان طریقت نهادند خداوند آنانرا به رنگ دوستی بر آرد و رنگ دوستی رنگ بی رنگی است ! هر چشمی در ایشان نگرد روشن شود و هر دلی در کار آنها اندیشه کند آشنا گردد !

۷۱- **لَا إِذْ كُؤُلُ تَشِيرُ الْأَرْضَ** ... به روز و نیکوسیرت و روزافزون ، نه به عیب رسمیان آلوده ، نه به مقام دون همتان فرو آمده ، نه رقم دوستی بیگانه بریشان کشیده ، نه داغ اسباب بر ایشان نهاده ، نه قاضی شهوتها برایشان حکمی رانده ، نه به شکلها و ماندها گزائیده و نه باختیار خود تکیه کرده و همان گونه که معبود را یکی شناسند ، مقصود را هم یکی دانند و مشهود و موجود را یکی خوانند !

هر کسی محراب دارد هر سوئی باز محراب سنائی کوی او است

تفسیر لفظی

۷۲- **وَإِذْ قَاتَلْتُمُ النَّفْسَ فَادَّارَاتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجُ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ** : شمائید که وقتی یک نفر را بکشید و در آن کشته بیکار با هم در گرفتید و خداوند بیرون آورنده و آشکارا کننده است آنچه را که شما پنهان میدارید که کشته وی کیست ؟

۷۳- فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ .
 پس گفتیم بزیند این کشته را به چیزی از گوشت آن گاو، آنان چنین کردند، کشته زنده شد و این گونه که دیدید خداوند مرده را زنده میکند و بشما می نمایاند نشانه های توانائی و نیکی خدائی خویش تا دریابید و نیک بعقل خود بسنجید .

۷۴- ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِن مِّن الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِن مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِن مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ .
 پس از آن دلهای شما سخت گشت، گوئی آنها از سنگ یا سخت تر از سنگ است و از سنگها هستند آنها که نهرها از آن جاری میشود، و از آنها که می شکافند و آب از آن بیرون می آید، و از آنها که از هیبت خداوند از بالا به هامون می افتند و خداوند از کردار شما نا آگاه نیست
 ۷۵- أَفَتَطْمَعُونَ أَن يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ . آیا پس طمع دارید که بشما ایمان بیاورند در حالیکه گروهی از آنان سخن خداوند را می شنیدند پس از آن می گردانیدند و تحریف می کردند با آنکه دانسته و شناخته بودند و میدانستند که آن چه می گویند دروغ زند و گناهکارا

۷۶- وَإِذْ الْقَوْمُ الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِن خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا اتَّخَذُوا آلَهُم مِّمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِندَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ .
 و چون مؤمنان بیند گویند ما از گروندگانیم و همینکه با یک دگر افتند و از شما دور باشند بیک دگر گویند : آیا بایشان از تورات سخن می گوئید به آنچه بر شما گشوده که فردا به آن حجّت آورند نزد خداوند آیا در نمی یابید ؟

تفسیر ادبی و عرفانی

۷۲- وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا ... : قتل دو گونه است یکی از روی صورت و دیگری از روی معنی، آنکه از روی صورت خود را بکشد به سخت ترین عذابها رسد ولی آن کس که به شمشیر مجاهدت از روی معنی خود را بکشد به ناز و نعیم باقی و بهشت جاودانی رسد . اینکه قوم موسی را گفتند : زنده ای را بکشید تا کشته زنده شود، اشاره به اهل طریقت است که نفس زنده را بشمیر مجاهدت بر وفق شرع بکشند تا دل مرده به نور مشاهدت زنده شود و به زندگانی جاوید برسد ، زندگانی که هرگز در آن مرگ نیست و فنا به آن راه ندارد ، و در آن حال زبان حال بنده این است :

گر من بمرم مرا مگوئید که مرد
 گو مرده بدو زنده شد و دوست ببرد^(۱)

(۱) ایراد بنی اسرائیلی : مفسران نوشته اند در بنی اسرائیل درویشی پسر ^{موسی} پیشی توانگر داشت بری بردن میراث او را شبانه بکشت و تن او را در خانه سبط دیگر افکند . چون قوم چنین دیدند و کشته را نیافتند ، با هم بنای دشمنی گذاشتند و دست به سلاح بردند و همگی نزد موسی رفتند ، خداوند به موسی وحی فرستاد که برای پیدا کردن کشته باید گاو ماده بکشند ، آنان مسخره کردند موسی آنها را پند داد و نجات از دست قبطیان را یادآوری کرد ، آنان پذیرفتند ولی بنای ایراد گذاشتند که چه گونه گاو است چه رنگی است ؟ کاری است ؟ یانه ؟ بارکش است یا شخم کار ؟ - پاسخ -

از چنید نقل کنند که گفت: دوستی داشتم از دنیا رفت وقتی من مشغول غسل او بودم ناگاه انگشت سبابه مرا بگرفت اگفتم ای دوست آیا زنده شدن پس از مرگ است؟ گفت: ندانستی که مانمی میریم بلکه از جهانی به جهان دیگر نقل مکان می کنیم؟

۷۴- ثُمَّ قَسَّتْ قُلُوبُكُمْ...: قسوت دل در حق نادانان نامهربانی و دوری از رحمت حق است. و در حق عارفان قوت دل که چون کار به کمال رسد و صفا و معرفت نیرومند گردد، سلطان عشق، تمام کشور جهان را فرو گیرد و آن خروش و زاری به شادی و طرب در پیوندد!

ز اول که مرا عشق نگارم نو بود
همسایه به شب ز ناله من نغنود
کم گشت کنون ناله که عشقم بفرود
آتش چو همه گرفت کم گردد دود
وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ...: سنگ خارا بردل سخت برتری دارد چنانکه از سنگ آب آید و نرم شود و از ترس خدا به هامون افتد ولی دل سخت در نهاد آدم بیگانه، نه از ترس خدا بنالد و نه از حسرت بگرید و نه رحمت و رقت در وی آید!

در حکایت بیارند که پیغمبری به بیابانی گذشت دید از سنگ کوچکی آب زیادی بیرون می جهد که خیلی بیش از اندازه و تناسب سنگ است ایستاد و حیران شد و در شکفت و با خود می گفت: این چه آب است و چنین سنگی؟ خداوند سنگ را به زبان آورد و گفت: ای پیغمبر این آب که تو می بینی آب گریه من است که از آن روز که خداوند فرمود: دوزخ را به سنگ گرم کنند من از حسرت و ترس می گریم... پیغمبر که این را شنید گفت خداوند، وی را از آتش ایمن گردان، ندا رسید که ما او را ایمن کردیم، پس از مدتی باز گذر پیغمبر به آن سنگ افتاد، دید باز آب می آید اگفت خداوند، او را از آتش ایمن کردی ولی باز می گرید؟ سنگ به فرمان خداوند گفت: آن گریستن از غم و حسرت بود و این گریستن از شادی و خوشحالی است!

پیر طریقت گفت: دوسر گریستن دارم دراز، ندانم که از حسرت گریم یا از ناز؟ گریستن از حسرت بهره یتیم است و گریستن شمع بهره ناز است، از ناز گریستن چون بود؟ این قصه ایست دراز!

تفسیر لفظی

۷۷- أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ. آیا نمی دانند که خداوند از کارهای سری و علنی آنان آگاه است و آنچه پنهان و آشکار باشد می داند؟

— همه پرسشها رسید و آنها چنین گاوی را جستجو کردند تا در خانه زنی بی تو و فرزند ی پارسا یافتند. در آن زمان مادری فرزند بهربانی داشت که او را نوازش بسیار کردی و هر روز پشتت همی بیارودی و بفروختن آن، یک سوم بهای آن به درویشان دادی و یک سوم به مادری دادی و سوم برای خود به کار بردی! و شبها یک سوم به ناز گذراندی و یک سوم خواب و سوم نزد مادر سر کردی! و به یاد خدا مشغول شدی! و تنها از مال دنیا ماده گاوی داشت. روز گاری بر این روش گذشت تا خداوند خواست آن جوان را بی نیاز کند. این بود که فرشته به صورت آدمی نزد او آمد و گفت این گاو را از تو خواهند خواست و بهای آنرا پوست وی پراز دینار بخواه! و یهود این گاو را پس از ابرادها و سخت گیریها یافتند و خریدند و کشتند و بهای آنرا دادند و چون گوشت گاورا به جسد مرده زدند بحکم خداوند مرده زنده شد و پسر عم خود را کشته خود شناسانید! و در این داستان دو حکمت بود یکی بی نیاز ساختن جوان پارسا از رنج بی نوائی و دیگر کفر بنی اسرائیل بواسطه تمرد و نافرمانی و ایرادهای بنی اسرائیلی!

۷۸- وَ مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَأَنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ . از یهودیان کسان بی سواد و امی هستند که نوشته های تورات را نمی دانند مگر آنچه بظاهر می خوانند بی آنکه بفهمند و آنها نیستند مگر مشتی پندار که می پندارند و گمان می برند .

۷۹- فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بآيَاتِهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ رُؤْيَا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ آيَاتِهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ . پس وای بر کسانیکه نوشته ای به دست خویش می نویسند و می گویند این از نزد خدای تعالی است ! تا به وسیله آن حق را به بهای اندک بخرند، ای وای بر آنها که به دست خویش دروغ می نویسند و وای بر آنها از آنچه به عنوان رشوت کسب می کنند (۱) !

۸۰- وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ . یهودان گفتند آتش دوزخ بمانمی رسد جز چند روز معین ، به آنان بگو آیا از خداوند پیمانی گرفته اید که خداوند آنرا خلاف نکند؟ یا بر خداوند چیزی می گوئید که خود نمی دانید!

۸۱- بَلَىٰ مِنْ كَسَبَ سَيِّئَةٍ وَأَحَاطَتْ بِهَا حَظِيَّتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ . آری ، کسانیکه بدی کنند و مرتکب گناه شوند دوزخیانند که در آنجا جاویدند .

۸۲- وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ . و کسانیکه ایمان آوردند و کارهای نیک کردند ، آنان بهشتیانند که در آنجا جاویدند .

۸۳- وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ، لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ . یاد بیاور زمانی که از فرزندان یعقوب عهد گرفتیم که جز خدای یگانه کسی را پرستش نکنید و پدر و مادر را بنوازید و باخویشان و پدر مردگان و درویشان نیکوئی کنید و بمردم گفتار نیک گوئید و نماز به هنگام خود بپادارید و زکات مال خویش را بدهید ولی شما (جز اندکی) همه از سفارشهای ما برگشتید و از وفا روگردان شدید .

تفسیر ادبی و عرفانی

۷۷- آوَلَا يَعْلَمُونَ...: کلام خدای موحدان، اجابت کننده خوانندگان، آگاه به حال بندگان، داننده آشکار و نهان، باز خواننده برگشتگان، این آیت عارفانرا اشارتی است که فرمود: من رازها دانم، بر نهانیها آگاهم، چون این را گفت آنان در ظاهر با خلق خدا از در صدق درآمدند، خداوند چشمهای خیانت کاران را می نگرد و خیانت چشم متعبدان آنست که در شب تاریک چون وقت راز و نیاز با خدا باشد در خواب شوند تا انس خلوت بر ایشان فوت شود! خداوند در باره داود نبی گوید: چون شب درآمدی خواب از چشم وی بزمیدی و همه نظر او به آثار صنع

(۱) نوشته اند: دوزخیان در دوزخ این چهار کلمه را بفارسی گویند: وای از نام، وای از ننگ، وای از نیاز، وای از آزا یعنی وای بر من که در دنیا نام خواستم و عار نداشتم ولی چیزی که سر همه بلاها است و آرز که پایه همه شهوتها است بسیار داشتم!

ما بودی و بدان تسلی یافتی ، این است که خداوند بر مؤمنان ثنا خوانده و شب زنده داری آنان را در وقتی که جهانیان در خوابند ستوده و فرموده آنان با ما در شب راز و نیاز کنند و اندوه و شادی خویش بگویند، ما هم هر چه خواهند به ایشان بدهیم ، و از هر چه ترسند ایمن داریم و خیانت چشم عارفان آنست که بر فراق دوست نگریند!

يك چشم من از فراق یارم بگریست و آن چشم دگر بخیل گشت و نگر بست!
چون روز وصال شد جزایش کردم کاری نگرستی و نباید نگر بست!

و خیانت چشم صدهای آنست که در این جهان چیزی بنظرشان نیکو آید تا بدان نگرند ، زیرا هر کس دوستی حق او را حقیقت بود ، چشمش از دیگران دوخته شود و چشم و گوشش از جز دوست کور و کر باشد .

۷۸- وَ مِنْهُمْ أُمَّيُونَ... : صفت امّی بودن (أمّیت) در این آیه، بیگانه را ذمّ است و نشانه نقصان او؛ ولی در مورد پیغمبر اسلام مدح است و اشاره به کمال اوست که با هم نامی هم سائی نشود و اتفاق اسامی اقتضای اتفاق معانی نکند ، نبینی که خداوند خود عزت دارد و عزیز است و یوسف را هم عزیز خواند لیکن عزت خداوند سزاوار و شایسته خویش و عزت بندگان بر سزای خویش ، و چنانکه دانید خداوند موجود و آفریدگان هم موجود لیکن خداوند به خودی خود موجود ولی آفریدگان ، به وجود خداوند قائم و بر پا هستند نه بخودی خود!

۸۲- وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ... : گفته اند آمَنُوا اشارت است به درخت ایمان و نشان دادن آن در دل مؤمنان و عَمِلُوا اشارت است بشاخه های آن درخت و پروردن آن وَاللَّيْكَ اشارت است به بار و میوه آن درخت و میوه این درخت نه چون دیگر میوه ها است که از سالی بسالی یکبار میوه آورد بلکه این درخت هر ساعتی بلکه هر لحظه ای میوه نوآرد ، هر یکی به از یک دیگر او به مزه دیگر او به بوئی دیگر احوالات عابدان از بار این درخت و صفای وقت عارفان از بار این درخت است!

۸۳- وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ... : آن عهد و پیمان که با بنی اسرائیل رفت در شرع ما هم همان عهد است و با مؤمنان این امت همان پیمان ، و آن به فرمان خدا اطاعت کردن و بر خلق خدای شَقَمْتِ کردن ، که در آن اطاعت بصدق عمل کردن و در آن شَفَقْتِ به رفق رفتار کردن است ، و حقیقت بندگی ، خدا را به صدق پرستیدن و با مردم مدارا کردن است و چون این صدق و رفق کار همه کس نیست و چندان آسان نبود و کاری بس بزرگ باشد ، از این رو وعده ثواب و فلاح به آنان داده شد تا بدان رغبت نمایند و یک یک آن وعده ها هم شمرده و نموده شد تا مؤمنان را بیشتر و بهتر شوق و استقبال باشد .

تفسیر لفظی

۸۴- وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَآتْسْفِكُونَ دِمَائِكُمْ وَلَا تُخْرِبُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ . وقتی پیمان از شما ستدیم که خونهای هم دینان خویش نریزید و هم دینان را از خانمان بیرون نکنید ، آنکه به پیمان خستوشدید و شما گواهی می دهید .

۸۵- ثُمَّ أَنْتُمْ هَلْؤَلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِبُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَنْظَاهِرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تَفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجَهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ . پس ازان شما همین شما هم دینان خود را می کشید و گروه ها از خان و مانشان بیرون می کنید به بیداد ، و یکدگر را بهم پشت بودن بر رنج بستم دیدگان و به بزه کاری و دشمنی می گزائید ، و اگر شما اسیران آیند ایشانرا می فروشید و حال آنکه بر شما حرام است که آنها را ناگرویده رها سازید آیا به لختی نامه می گروید و به لختی دیگر نمی گروید ؟ پس سزای چنین کسان چیست ؟ آری هر کس چنین کاری کند جزای او در دنیا رسوائی و بی آبرویی است ، و در آخرت آنها را بسوی سخت ترین عذابها در دوزخ باز برند ، و خداوند از کارهای آنان بی خبر نیست .

۸۶- أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ . اینان هستند که دنیا را به آخرت خریدند و فرودا عذاب آخرت از آنها کم نخواهد شد و ایشانرا یاری نخواهند کرد .
 ۸۷- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَىٰ بِنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِّقُوا بَيْنَهُمْ وَفَرِّقُوا بَيْنَهُمْ . ما موسی را کتاب دادیم و پس از او پیمبرانی فرستادیم و عیسی پسر مریم را نشانهای روشن دادیم و او را به جبرئیل نیرو دادیم ، آیا هر وقت یکی از رسولان شما بیایند آنچه که مخالف هوای نفس شما باشد گردن می کشید آنگاه گروهی را دروغ زن می خوانید و گروهی را می کشید (۱) ؟

۸۸- وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يَأْمُنُونَ . گفتند دلهای ما بسته و در غلاف است از اینکه تومی گوئی و ما در نمی یابیم بلکه خداوند بر آنها که کافر مانند لعنت کرد چون اندک می گروند .

تفسیر ادبی و عرفانی

۸۴- وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ ... : سیاق این آیت تهدید ظالمان است و تخویف ناپاکان ، و آنان که به مسلمانان ستم کنند و در خون و مال ایشان سعی نمایند و به دست و زبان خود آنان را برنجانند .
 عارفان گفته اند : این ظلم ظالم از حرص وی درد دنیا و به شهوتهای آن خیزد ، که چون همه هستی وجود او را دنیا دوستی گرفت و شهوتها بر او مستولی شد دل وی تاریک گردد و رقت و سوز در او نماند و شفقت بر خیزد و بر خلق خدا ستم روا دارد و اثر این تاریکی فردای قیامت پدید آید و گردد ، پس چون سر حلقه هم ستمها دنیا دوستی است هر کس که دوستی دنیا از دل برون کند ، شهوتها بر او مستولی نشود و در دل وی شفقت بماند که اگر سگی را ببندد او را نیاز آرد و مهربانی و رحم و شفقت از او باز نگیرد .

۸۵- ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ ... : اهل معنی گویند این آیه اشارت است به اینکه شما بواسطه کار ناپسندیده و عمل نکوهیده خود را در گرداب عذاب و عقوبت می افکنید و آن عقوبت بجای قتل نفس است یعنی این کار مکنید و تن خویش را به دست خویش مکشید !
 تفسیر چون فریقا بینکم ... : اشارت می کند که شما دیگران را راه می نمائید و خود گمراه میشوید ، دیگران را بند میدهید و خود بند نمی پذیرید !

۸۶- أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ... : می گوید ایشان دنیا خریدند و عقبی فروش و هوای

(۱) روح القدس را بعض جبرئیل دانند یعنی روح خداوند چنانکه عیسی را هم روح الله خوانند .

نفس را بر رضای حق اختیار کنند، پس عذاب آنان پایان پذیر نخواهد بود، چه در دنیا عذاب ایشان جمع مال و طلب بجاه و داشتن حرص نفس امّاره، و آنانرا در این مال نصرتی و شفیعیمی نیست نه در دنیا و نه در آخرت، چه در وقت مرگ خود گوید: مال من مرا یاری نکرد و در عقبی به او گویند: مال، آنان را از عذاب برکنار نکرد!

۸۷- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ...: اشارت به نواخت موسی است که خداوند گوید: ما او را کتاب

تورات دادیم که هم نوراست و هم ضیاء و هم فرقان، نور دل دوستان است و ضیاء دل مؤمنان.

وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ...: پیغمبران را یکی پس از دیگری فرستادیم و هر یک نوتشریفی و دیگری خاصیتی دادیم، آدم را در خلقت کرامت، ادریس را زندگانی تا قیامت، نوح را اجابت دعوت، ابراهیم را اجابت خلیت، اسمعیل فدای کبش به کرامت، داود را آواز به ملک و نعمت، سلیمان را به علم و معرفت، موسی را به مکالمت و یحیی را به عصمت و عیسی را به اعجاز خلقت، و محمد را از آنچه همه پیغمبران داشتند ارزانی داشت که آنچه خوبان همه دارند او تنها دارد!

۱- فَكَلَّمْنَا جَائِكُمْ رَسُولٌ...: باز سخن به وعید و تهدید جهودان آورد و گفت این جهودان از خود رانی

گام بیرون ننهادند، بر آنچه دل ایشان خواست پذیرفتند و آنچه نخواست بگذاشتند و نه پذیرفتند! ناچار به سرانجامی بد و فرجامی بد که شایسته ایشان بود رسیدند!

۸۸- وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ...: اشارت به این است که دل بیگانگان در پرده شقاوت است، و خداوند

چون کسی را مهر شقاوت بردل نهد و رقم ناسازگاری و نابایستی بر او کشد از همان اول او را دل سخت گرداند و پس از آن دل سیاه و چرکین گرداند پس قفل بیگانگی بر آن زند و سرانجام به مهر نومیدی ختم کند!

تفسیر لفظی ﴿﴾

۸۹- وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ

عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ. چون از نزد خدا نامه ای برایشان آمد که گواه کننده تورات بود و پیش از خدا نصرت می خواستند بر آنان که کافر بودند، همینکه ایشانرا آمد آنچه شناخته بودند، به آن کافر شدند، پس لعنت خدا بر کافران باد.

۹۰- بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبِأُوْءَابِغَضِبِ عَلَيَّ غَضَبٍ عَظِيمٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ. خویشان را به بد چیزی فروختند که کافر شوند با آنچه خدا فرستاده است، از روی حسد، و خدا می فرستد از فضل خویش بر هر یک از بندگان که بخواد، پس خویشان را به خشم خداوند گرفتار سازند آنهم خشمی روی خشم او کافران راست عذابی خوار کننده!

۹۱- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُرْمَى بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا

وَرَأَوْهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. چون به ایشان بگویند که به آنچه خدا فرستاده بگروید، در جواب می گویند، ایمان بدان آریم که بر ما فرستاده اند، و کافر میشوند به آنچه غیر از تورات است و آنچه از سوی خدا رسیده حق است و گواهی می کند آنچه را که نزد آنهاست،

بگو ای پیغمبر اگر چنین است پس چرا پیغمبران خدا را می‌کشیدند از پیش ، اگر شما ایمان به کتاب خود داشتید ؟
 ۹۲- وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ .
 موسی برای شما پیغامهای روشن و نشانیهای راست آورد پس از آن شما گوساله را به خدائی گرفتید و شما بر خودستم کارانید .
 ۹۳- وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ وَأَسْمِعُوا قُلُوبًا مِّنَّا وَعَصِيْنَا وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ .
 وقتی از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما قرار دادیم و گفتیم بگیرد آنچه بشما دادیم به عزم راست و تصدیق درست و بشنوید و بپذیرید . گفتند شنیدیم و نافرمان شدیم ، در دلهای ایشان دوستی گوساله را دادند چون کافر دل بودند ! بآنها بگو (ای پیغمبر) ایمان شما به بد چیزی بشما فرمان می‌دهد ! اگر شما اهل ایمان هستید !

تفسیر ادبی و عرفانی

۸۹- وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ . . . : و چون برای آنها از جانب خداوند نامه رسید ، چه نامه‌ای ؟ که یادگار خداوند است نزد دوستان ، نامه‌ای که مهر قدیم است ، نامه‌ای که قصه دوستی و دوستان است ، نامه‌ای که از ستم در آمان و بیمار را درمان است ، شفای دل بیماران و آسایش جان‌انده ناکان ، و رحمتی از جانب خدای جهانیان بر مهتر عالمان است .

آنکه جهودان بودند در نام و صفت وی تغییر و تبدیل آوردند و کمر دشمنی او را بسته به وی ناسزا می‌گفتند در صورتیکه او را شناخته و دانسته از وی یاری و داوری می‌خواستند ! و آنکه کافران قریش بودند با آنکه محمد پیش از بعثت به پیغمبری ، نزد آنان معزز و محترم بود و امانت‌ها نزد اومی گذاشتند و در محفلها او را در صدر می‌نشاندند ، همینکه قصه نبوت خواندن گرفت و حدیث دل و دل آرام پیش آورد ، کارها دگر گونه گشت ! دوست به رنگ دشمن شد ، تیر ملامت بسوی او انداختند ، ساحر و شاعرش نام نهادند و دیوانه و سرگشته اش خواندند ! لیکن چه زبانی برای او ؟ در حالیکه اگر او را اجیر و فقیر خواندند خداوند او را بشیر و نذیر خواند و اگر او را ضال و غیبی گفتند خداوند او را رسول و نبی گفت ! که گفته اند : دوست باید دوست پسند باشد نه شهر پسند و شگفت نیست اگر مشتبی پیگانگان آن مهتر عالم را نشناختند ، زیرا خداوند خزینه اسرار خلقت یعنی محمد مرسل را مهری بر نهاد تا طمعها از او دور شود ، این بود که چون حسین منصور شمه‌ای از آن خزینه اسرار فطرت بدید فریاد بر آورد و گفت :

ای ماه بر آمدی و تابان گشتی سر در فلک خویش خرامان گشتی !
 چون دانستی بر ابر جان گشتی ناگاه فرو شدی و پنهان گشتی !

لطیفه : آفرینش همه در میج محمد است ، هر کجا در عالم دردی و سوزی است ، در برابر عشق وی ناچیز است ، انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقان چند آنکه توانستند رفتند لیکن از آغاز تا انجام که رفتند ، به قدم او رسیدند ، آن مقام که ز بر خلاق آمد زیر قدم خود نه پسندید ، به سینه منتهی و جنت مأوی و مقام طوبی و زلفی که غایت رتبت صدیقان است خود ننگر است !

زهی کرامت ، زهی شرافت و فضیلت ، زهی علو و رفعت ، پس از صدها سال بنگر ، در این گیتی صدای وی ، در هفت آسمان ، آوای وی ، در هر دلی از وی چراغی ، بر هر زبانی از وی داغی ، در هر سری از وی نواهی ، در هر سینه‌ای از وی

لوائی و در هر دلی ویرا جایی اراهنش پر نور و گفتار و کردارش بانور، و خَلْقِ و خُوبِش از نور، و خود نور علی نور است!

کفر و ایمان را هم اندر تیرگی هم در صفا
روی و مویش هم بر بصر انا و ریدی قهر و لطف
کافری بی برگ ماندهستی و ایمان بی نوا!

۹۲- وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ...: چون موسی بر بساط انبساط پرورده شد و خلعت کرامت یافت و به نبوت و رسالت مخصوص گشت، وحی آمد که پیغام ما را به بنی اسرائیل برسان و نعمتهای ما را بیاد ایشان آر و به آنها بگو: کی شما را از صلب پدر به رحم مادر رسانید؟ کی شما را از رحم مادر بجهان آورد؟ کی رأفت و رحمت بردل مادرانها؟ با وجود این نافرمانی من می کنید و فرشتگان خدا از بخشش و حکم من در شکفتند و من آنها را به شکیبائی فرمان می دهم و می گویم باشد که باز گردند و توبه کنند!

ای موسی به آنها بگو: شما وقتی، از برابر مرداری می گذرید بینی خود را از بوی گند آن می گیرید بدانید که گناهان شما نزد من از آن مردار گندیده تراست! ای فرزند عمران! اینان در سختیها مرا می خوانند و پس از رسیدن به آسانی، مرا فراموش می کنند! بآنها بگو: از دارائی جهان آنقدر بگیرید که توانائی تحمل و پال آن را دارید! و گناه آن قدر مرتکب شوید که تاب کفر آن را دارید! و نعمت را آن قدر بخواهید که از عهده شکر آن بر آید!

تفسیر لفظی

۹۴- قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. بگو به آنها (ای رسول من) اگر سرای پسین از آن شما است نزد خداوند، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید و راست گوهستید؟

۹۵- وَلَكِنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ. و هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد به سبب آنچه که کردند از کارهای بد و خداوند دانا به ستم کاران است.

۹۶- وَلِتَجِدَ فِيهِمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاتِهِ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحَّزِحٍ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْلَمُونَ. هراینه آنها را خواهی یافت از مندترین مردم دنیا برزندگانی و آنان که شرک آوردند دوست دارند هزار سال عمر کنند در حالیکه از عذاب دوزخ دور نیستند هر چند که عمر دراز کنند!

۹۷- قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ. بآنها بگو ای پیغمبر، به کسیکه دشمن جبرئیل است، که خدا او را بردل تو فرستاد نه که خودش آمد بلکه به اذن خدا بود، در حالیکه کتاب پیش از وی را گواهی و تصدیق می کرد و این راهنما و بشارت برای مؤمنان است.

۹۸- مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ. هر کس دشمن خدا و فرشتگان او و پیغمبرانش و جبرئیل و میکائیل است بدانند که خداوند آن کافران و آن دشمنان را دشمن می دارد.

۹۹- وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ. ما بر تو فرستادیم

سخنهای هویدا و راست و به آنها کافر نشوند مگر زشت کاران و فاسقان که پذیرفته نشده اند
 ۱۰۰- اَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ . و هروقت
 با آنها پیمانی به بندند گروهی از آنان پیمان را بیفکنند و بشکنند بلکه بیشتر آنان ناگروند گانند .

۱۰۱- وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ
 اتُّوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ . و هرگاه فرستاده ای از سوی خدا نزد آنها
 می آمد که گواهی کننده کتاب آنها بود ، گروهی از آنان که تورات داشتند آن کتاب خدا را پشت سر انداختند گویی
 نمی دانند که آن کلام خداوند است !

۱۰۲- وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُنْكَرٍ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ
 الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ إِلَّا بِالْحَقِّ هَارُوتَ وَمَارُوتَ
 وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ
 بِهِ بَيْنَ الْمَرَّةِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ
 وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ
 أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ . آنگاه پیروی کردند چیزهایی که در عهد سلیمان شیطانها بر مردم می خواندند در حالی که
 سلیمان هرگز کافر نبود ولی شیطانها کافر شدند که جادو به مردم می آموختند و آنچه که بر آن دوفرشته بنام هاروت و
 ماروت نازل شده بود در صورتیکه آن دوفرشته کسی را نمی آموختند مگر آنکه به آنها می گفتند ما از سوی خدا آزمون
 می دهیم و تو بپذیرفتن باطل کافر مشو، پس آنها یاد می گرفتند از آن دوفرشته چیزهایی که میان زن و شوهر را جدائی می افکند
 و آنها به کسی زیان نمی رسانیدند مگر به اذن خداوند و خود آن مردم چیزهایی یاد می گرفتند که برای آنها زیان داشت
 و سودی در دین آنها نداشت و نیکو دانستند که از این آموختن های سحر و جادو در آخرت برای آنها سودی و فایده ای
 نخواهد داشت و هر آینه بد متاعی بود که خریدند و خویشان را به بد چیزی بفروختند اگر بدانند (۱).

(۱) داستان هاروت و ماروت - مفسران نوشته اند که هاروت و ماروت دو نام سریانی است و دوفرشته
 آسمانی هستند و عادت آمدن آنها بر زمین آن است که مردم در زمین شمشها کردند و ناموسها دریدند و شراب خوردند و سستیها
 کردند و زنا کردند و فرشتگان به خدا عرض کردند: خدایا ، بنده گانرا آفریدی که تو را نافرمانی کنند؟ خداوند فرمود: اگر
 آن نیروی شهوت که در آنهاست در شما بود شما هم چنین می کردید؟
 گفتند: خداوند، ما را نسزد که نافرمانی کنیم و خلاف امر تو رفتار نمائیم ا خداوند فرمود از میان خودتان دوفرشته
 برگزینید تا من در آنها شهوت آفرینم ا آنان هاروت و ماروت را برگزیدند که از همه پارسا تر بودند ا خداوند در آنها
 نیروی شهوت آفرید و روانه زمین کرد تا در میان مردم داور و کار گزار باشند ا و خداوند به آنها سفارش کرد که شرک
 مینمایند ، خمر نخورید ، زنا نکنید ، آدم بکشید ، گوشت خوک نخورید ، و در داور ستم مینمایند ا ا
 ایشان به زمین آمدند و روز کارسازی مردم می کردند و شب به آسمان بازمی گشتند ا روزی زنی زیبا زهره نام
 با طرف خود نزد آنها به داور آمد ، گویند این زن بادشاه زاده ای از کشور پارس بود ، فرشتگان چون زیبایی او را دیدند
 در دل هوای زن کردند و داور را بتأخیر انداختند او را در خانه خود دعوت کردند تا کام دل از او گیرند ا آن زن سر باز
 زد و گفت : اگر شما را از من مرادی است ، نخست باید مانند من بت پرست شوید و آدم بکشید و شراب بنوشید آنها گفتند
 این کارها از ما به دور است و ما نتوانیم انجام دهیم ، سه بار این گفتگویی میان آنان بود تا بار سوم که شهوت کار خود را کرد گفتند
 از آن چهار کار که گفتم شراب خوردن برای ما از همه آسانتر است ا و ندانستند که شراب با در همه جنایتها و گناهان است ا -

۱۰۳- وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَسُوهُنَّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ . اگر ایشان ایمان آوردندی و از گناهان پرهیز کردی ، پاداش ایشان نزد خداوند بود ، اگر می دانستند !

تفسیر ادبی و عرفانی

۹۴- قُلْ إِنْ كُنْتُمْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ...: این آیت از روی طریقت و از راه حقیقت اثری دیگر دارد ، عجب نیست کسی را که در مغاک مذلت باشد و در زندان وحشت ، اگر از سر بینوایی و ناکامی آرزوی مرگ کند ، عجب کار آن جوان مردی است که بر بساط عافیت آرمیده و کارهایش به نظام تمام ، و روزش فرخنده در ایام ، با این همه نعمت و راحت ، چون کسی است که بر آتش سوزان ، گرداگرد وی خارستان و دشمن جان ستان ، دل در آن بسته که خود تا کی از این محنت برهد و خرمن جدائی را آتش درزند ، نوبت اندوه به سر آید و به زبان شوق گوید :

کی باشد کین قفس پیردازم در باغ الاهی آشیان سازم

آری هر کس دیدار خدا را دوست دارد خدا هم دیدار او را دوست دارد - به داود نبی و حتی آمد که به جوانان بنی اسرائیل بگو: چرا خود را به دیگر چیزها دلخوش دارید و من بشما مشتاقم ، آیا این جفا نیست ؟

کسی به عبدالله مبارک عارف معروف گفت : خواب دیدم یک سال دیگر خواهی مرد ! عبدالله گفت : روزگار درازی در پیش ما نهادی ، یک سال دیگر ما را اندوه هجران می باید کشید ؟ و تلخی فراق می باید چشید !

یکی از عارفان گروهی را دید که از طاعون می گریزند ، گفت : ای طاعون تو دنبال آنها هستی که تو را نخواهند و از قومی گریزند ، چرا بر ما نیائی که تو را به جان خریداریم ؟ چرا ما از برید مرگ می ترسیم و او را دشمن داریم ؟ یا شور در دل داریم از دوست پرهیز ! شور دل است که برید مرگ را دشمن دارد و طاعون آن گروه را می خواست که ساز این راه نداشته و طعم وصل دوست نچشیدند !

از این جا که گفته اند : مرگ راحت قومی و آفت قومی دیگر است ! قومی را روز دولت است و قومی را رنج و محنت ، قومی را عطا و قومی را عنا ، قومی را شفا و سلامت ، قومی را بلا و قیامت ! قومی را نهایت مدت اشتیاق ، قومی را بدایت روز فراق !

گویند : فرشته مرگ به رابعه عدوی رسید ، گفت کیستی ؟ گفت : من برهن زن همه لذتها ، یتیم کننده

← پس خم خوردند و سست شدند و کام خود را از آن زن برگرفتند ، در آن حال کسی از کار آنها آگاه شد ، آنان از ترس ناش شدن راز ، او را کشتند ! تا هم آدم کشی و شراب خوری و زنا کاری مرتکب شدند !

در آن حال ، خداوند فرشتگان را از کار آنها آگاه ساخت و از آن پس برای مردم زمین از خداوند آرزوش خواستند ! و نوشته اند که به آن زن اسم اعظم آموختند و او به آسمان شد لیکن فرشتگان او را مانع شدند و خداوند هم صورت وی بگردانید تا ستاره ای سرخ در نزدیکی زمین شد و نام او به عربی زهره و به فارسی فاهید و به زبان نبطی بیدخت است !

مفسران نوشته اند : پس از آنکه آن دو فرشته مرتکب گناه شدند نتوانستند به پرستشگاه خود باز گردند و پروبال خود را ناتوان دیدند و از کرده خود پشیمان شده نزد ادریس رفتند تا نزد خداوند شفاعت کند . خداوند آنها را میان عذاب دنیا یا عذاب آخرت مخیر کرد ، آنان عذاب دنیا را خواستند ، و از این پس آنها را سرنگون به چاهی در انداختند که به تشنگی و در آتش گرفتارند !

بیچه‌ها، بیوه‌کننده، زنها هستیم اربابه گفت: چرا همه‌اش از بدی خودت گفتی؟ چرانی گوئی: من رساننده دوست به دوست هستم؟

از سفیان ثوری نقل کنند که هر وقت مسافری به او میرسید و به او می‌گفت کاری و پیغامی نداری؟ در جواب می‌گفت: اگر جایی به مرگت رسی درود ما برسان و بگویی:

سرجان به اشارتی بخواهی ز رهی در حال فرستم و توقف نکنم
بلال حبشی در حال نزع بود عیالش می‌گفت: و احزنه ابلال گفت چنین مگوی و بگو: و اطرباه فردا به دیدار دوست خواهم رسید اوزبان حال چنین بود:

آن شب که رخ تو شمع کاشانه ماست خورشید جهان فرو ز پر وانه ماست
۹۷- قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ... بگو (ای پیغمبر) قرآن که جبرئیل از جانب ربّ جلیل فرود آوردهم روح و ریحان است و هم شفای دل‌بیماران! و هم رحمت مؤمنان - هر که که آیت حلال و حرام و بیان شرایع و احکام آوردی بصورت بشر بودی! و هرگاه که حدیث محبت و صفت عشق و رموز دوستی بودی بصورت فرشته درآمدی!
۹۸- مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ... خداوند به عزت و جلال خود فرشتگان را نیابت می‌دهد و می‌نوازد و رقم تخصیص می‌کشد و می‌گوید هر کس دشمن آنها است ما او را دشمنیم و در حق اولیاء حق می‌فرماید: هر کس آنانرا اذیت کند با ما به محاربه برخاسته است.

۱۰۱- وَ لَمَّا جَاءَتْهُمْ رَسُوْلٌ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ... : خداوند شکایت میکند از آن جهودان و جهانیان را آگاه می‌کند از ستیز و دشمنی آنان چنانکه ابتدا به مردم مکه می‌گفتند وقت آنست که پیغمبری از میان شما ظاهر شود و بارها می‌گفتند: خداوند، آن پیغمبری که در کتاب ما به آن خبر داده‌ای بیرون آتامیان ما و میان مردمان کار برگزارد و حکم کند و کافران عرب را از ما باز دارد اولی چون او را دیدند کافر شدند و به ستیز و دشمنی برخاستند و صفات او که در تورات بود پس پشت انداختند و قرآن او را جادو و سحر خواندند و خداوند در این آیت از کردار بدایشان شکایت می‌کند!

تفسیر لفظی

۱۰۴- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنًا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلَّكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ. ای کسانی که ایمان آوردید نگویید مراعات کن بگوئید نظر کن و بشنوید آنچه بشما می‌گویم و بدانید که مرگتانرا عذاب است دردناک!

۱۰۵- مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ لَآ الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ اللّٰهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. نه آنان که از اهل کتاب هستند و کافر شدند و نه شرک آورندگان، دوست می‌دارند که خداوند شما، بر آنها نیکویی و پیغام بفرستد در حالیکه خداوند هر کس را سزاوار و شایسته بداند برای او رحمت می‌فرستد چون او صاحب فضل بزرگ و بزرگوار است.

۱۰۶- مَا تَسْمَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ تَسْمِيهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ يُلْهِهَا الَّتِمَّ تَعْلَمُ أَنْ اللّٰهَ عَلِيٌّ كَلِّ شَيْءٍ عَقْدِيْرٌ. هر آیتی از قرآن که منسوخ کنیم یا به فراموشی سپاریم بهتر از آن یا مثل آن خواهیم آورد آیا تونمی‌دانی که خداوند بزهر چیزی توانا است؟

۱۰۷- اَلَمْ تَعْلَمُ اَنَّ اللّٰهَ لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِیْنَ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ مِنْ وَّلٰیٍّ
وَلَا نَصِیْرِ. ای آدمی، نمی دانی که پادشاهی آسمانها و زمین خداوند راست، و جز او برای شما نه یاری است نه کارسازی!
۱۰۸- اَمْ تُرِیْدُوْنَ اَنْ تَسْتَسْئِلُوْا رَسُوْلَكُمْ كَمَا سَأَلَ مُوسٰی مِنْ قَبْلُ وَّمَنْ یَّتَبَدَّلِ الْكُفْرَ
بِاِلٰهٍ یَّمٰنٍ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ السَّبِیْلِ. آیا شما می خواهید از پیغمبران همان پریشی بکنید که در سابق از موسی
کردند؟ بدانید آن کس که کفر را بدل از ایمان پسندد و کافر شود، از راه راست گم شده است!

۱۰۹- وَذَكِّرْ مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ لَوِیْرُدُوْنَكُمْ مِنْۢ بَعْدِ اِیْمَانِكُمْ كَفٰرًا حَسَدًا مِنْۢ
عِنْدِ اَنْفُسِهِمْ مِنْۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاَعْفُوا وَاَصْفَحُوا حَتّٰی یَاْتِیَ اللّٰهُ بِاَمْرِهٖ اِنَّ اللّٰهَ
عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ. بسیاری از اهل کتاب دوست دارند اگر بتوانند شما را پس از ایمان استوارتان بسوی کفر برگردانند
از حسدی که در دل دارند! آنهم پس از آنکه بر آنها حقانیت رسالت تو آشکار گردید! پس عفو کنید و بگذرید و گذشت
کنید تا فرمان خداوند برسد، چون خداوند بر هر چیزی و بر هر کاری توانا است،

۱۱۰- وَاقِیْمُوا الصَّلٰوةَ وَاَتُوا الزَّكٰوةَ وَاَتَقَدَّمُوا لَ اَنْفُسِكُمْ مِنْ خَیْرِ تَجِدُوْهُ عِنْدَ اللّٰهِ
اِنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِیْرٌ. نماز را بپای دارید و زکات مال را بدهید و هر نیکی که از پیش برای خودتان فرستادید
آنها نزد خداوند خواهید یافت چون خدا به کارهای شما بینا است.

۱۱۱- وَقَالُوا لَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ كَانَ هُوْدًا اَوْ نَصَارًا تِلْكَ اٰمٰنٰتُهُمْ قُلْ
هَاتُوا بُرْهٰنَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ. جهودان گفتند به بهشت نمیروند مگر یهودان و یاتر سایان، این از دروغهای
ایشان است، بایشان بگو ای پیغمبر، دلیل و برهان بر صدق اظهار خود بیاورید اگر راست می گوئید!

تفسیر ادبی و عرفانی

۱۰۴- یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا... : این آیت هم ندا است هم گواهی، ندا نشان آشنائی، گواهی نشان
ایمان عطائی، خداوند کریم می فرماید: ای شما مؤمنان که حق پذیرفتید، رسالت را شنیدید و شناختید به نشانی که
دیدید، با سزا آمدید و از ناسزا بریدید، گردن نهادید و واسطه پسندیدید، دنیا گذاشتید و به عقبی باز گردیدید، آری
خداوند همه کس را می خواند، تا خود کرا راه نماید؟ و آنرا که راه نمود تا خود کرا در راه آورد؟ و بمقصد رساند؟ و آنرا
که بمقصد رساند تا کرا بپذیرد و بنوازد؟

عالمی در وادی مهر تو سرگردان شدند تا که یابد بر در کعبه قبولت پر و بال
لا تَقُولُوْا رَاعِنَا... : این آیت، عین حکم است، و بار تکلیف، خداوند چون خواست احکام شرع را
بر آنها بار کند، ابتدا آنها را به کرامت نواخت و به ایمان ایشان گواهی داد، آنگاه فرمان داد و حکم صادر کرد تا بشهادت
آن نوازش، بار تکلیف بر آنها آسان گردد! این است سنت خداوندی که هر جا بار تکلیف نهد، راه تخفیف فرا پیش
وی نهد! که راه دشوار و بارگران و ناهموار را نه پسندد، چنانکه آنجا که امر به تقوی داد چون دید بار سنگین است
تخفیف داد و بقدر استطاعت و توانائی مقرر داشت که این خود دلیل بر لطف و برهان بر بنده نوازی است (۱).

وَاسْمَعُوْا... : فرمان داد که بشنوید و به جان و دل بپذیرید و به چشم تعظیم و صفای دل در آن نگرید
تا حقیقت سماع بجان شما برسد، ولی کافران و بیگانگان دل تار یک، که سخن به گوششان میرسد، حقیقت سماع

(۱) اشاره به آیه فَاَتَقَدَّمُوا لَ اَنْفُسِكُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ است.

به جان دل آنان نرسید زیرا ذوق حقیقت شنیدن ذکر و سماع چیز دیگر است - آنگاه سرانجام این است که برای کافران عذاب الیم و برای مؤمنان رحمت و فضل عظیم مقرر فرمود!

۱۰۶ - مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ... : در این آیت از روی اشارت می گوید: ای مهتر خافقیس و ای رسول ثقلین،

ای خلاصه تقدیر، ای بدر منیر، ای کل کمال، ای قبله جمال، ای کعبه اقبال، ای مایه افضال، ای نمودار لطف و جلال، ای شاخ وصل تو نازان، ای کوکب عز تو رخشان، ای کسی که بر شواهد ربوبیت و تأیید الاهیّت مخصوص و سرافراز شده تا در هر لحظه کار دولت تو در ترقی و آنچه دیگران را تاج است تورا نعلین!

نعلی که بیفکنند همی مرکب از پای تاج سر سلطان شد و تا باد چنین باد

ای مهتر پیغمبران آن مقامها که تورا زان برتری می دهم، هر چند همه حسنات مقرر بان و اولیاء، سیئات تو است

پس چون برگزاری از آن استغفار کن! و خود پیغمبر فرمود روزی هفتاد بار استغفار می کنم!

در این آیت بعضی مفسران گفته اند ناظر به این معنی است که همان گونه که بنده چون تغییر حال دهد بحال بهتر و بالاتر رود، ماهم آنچه از آثار عبادت نسخ کنیم و تغییر دهیم در عوض آن انوار عبودیت آوریم، هر که در درگاه ربوبیت بلند مرتبه است، ذات احدیت او را در قیاب عزت پروراند و او را از حالی بحال بهتر گرداند و از این مقام به مقام دیگر رساند، تا در جذبۀ حق افتد و از آن پس که رونده باشد ر بوده گردد! آنگاه آنچه در همه عمر خویش در حال روش سیر و سلوک رفته بود، در حال کشش و وصول به اولین قدم از آن درگذرد آنچنان که خود او از آن پس به کس نماند، کشش او هم به روش خلق نماند! به ارباب روش گویند امر و نهی را نگهدارید و به امر و نهی گویند که ارباب کشش نگهدارید! چه که نسب آدم در عالم حقایق به وجود ایشان زنده است و راه راست و گام راستی به ثبات قدم ایشان معمور و برازنده است! چنانکه سلمان از پارس، بلال از حبش، صهیب از روم، اویس از قرن بودند.

ازین مشتی ریاست جوی رعنا، هیچ نگشاید مسلمانان ز سلمان جوی و درد دین ز بودرد!

قدر شریعت مصطفی ایشان دانستند و حق سنت او را شناختند، صفای سر این چنین صدیقان بر هر خاری باید عبهر دین شود، اگر بر مطیع تا بد مقبول افتد و اگر بر عاصی تا بد مغفور گردد و اگر بر فاسق تا بد صاحب ولایت شود! (۱)

۱۰۹ - وَذَكَّيْرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ... : خرمین سوخته، همه کس را خرمین سوخته خواهد! جهودان

که در گودال ذلت و مهانت افتاده و غبار نومیدی بر چهره آثار یکک ایشان نشسته، دوست دارند که مسلمانان را به سان

(۱) ناسخ و منسوخ در قرآن: شان نزول این آیت این است که جهودان در نسخ آیات و احکام قرآن

بر پیغمبر طعنه زدند و عیب گفتند و اعتراض کردند که اگر فرمان اول حق بود پس چرا نسخ شد و اگر حق نبود گفتن به ما پسندیده نبود!

خداوند این آیه را فرستاد و فرمود: با هر چه نسخ کنیم از آن بهتر آریم و اهل حق گویند که نسخ در قرآن و در سنت هر دو روا است و هم چنین نسخ قرآن به سنت و نسخ سنت به قرآن هر دو آمده و خداوند بنده را فرمانی دهد و خود داند که آن فرمان و حکم پس از روزگاری از بنده برمیدارد، و آنرا بدلی نهد که صلاح بنده در آن است.

انواع نسخ در قرآن: در قرآن سه نوع نسخ وارد شده یکی آنکه آیه و حکم هر دو منسوخ است و آن موردی بود که آیه ای بر پیغمبر نازل میشد ولی حضرت چنانکه خود فرموده فراموش می کرد و آیتی دیگر با حکمی دیگر نازل میشد، دوم آنکه آیه (خط) بر گرفته ولی حکم بجای خود ماند مانند آیه: فَاِذَا كَفَرْتُمْ فَاعْبُدُوهُ فَسَبِّحْهُ بِحَمْدِ رَبِّكَ حَتَّىٰ تُبَدِّلَ لَهُ الْقَدْرَ الَّذِي تَرْضَاهُ لَئِن لَّمْ يَجْعَلْ لَّهُ قَدْرًا لَّا تُجْعَلُ لَهُ شَرِكًا فِي مَا تَدْعُوهُ بِحَمْدِ رَبِّكَ عَسَىٰ اَنْ يَّجْعَلَ لَكُم مِّنْ دُونِهَا سَبِيحًا خَيْرًا مِّنْ الَّذِي تَدْعُوهُ لَئِن لَّمْ يَجْعَلْ لَّكُمْ سَبِيحًا مِّنْ دُونِهَا لَآتِيَنَّكُمْ مِنْهُ غَافِلِينَ وَهُوَ الَّذِي يَخْتَارُ لِكُلِّ قَوْمٍ سَبِيحًا فَاسْمِعُوا لَكُمْ نَسِيحًا مِّنْ رَّبِّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

خود دیدن و از عزت اسلامی به ذلت جهودی افتادن ، لیکن رب العالمین گوید : خواست خواست ما است نه خواست جهودان او مراد مراد ما است نه مراد آنان ، مشیت و اختیار با خدا است نه با دیگری !

ابوذر به حضرت حسین بن علی (ع) عرض کرد : من درویشی را بر توانگری اختیار کرده ام و بیماری را بر تن درستی برگزیده ام ! حضرت فرمود : رحمت خدا بر ابوذر باد ، او را چه بجای اختیار است ، و بنده را با اختیار خود چه کار ؟ پیروز آن کس است که اختیار و مراد خود را فدای اختیار و مراد حق کند . خداوند به موسی فرمود : مراد خود را فدای مراد ازیلی ما کن ، و در باقی خود ارادت نما ! تو بنده ای و بنده را اختیار و مراد نیست ، چه به حکم مراد خود بودن ، ترک بندگی کردن است . مراد برادران یوسف ، ذلت یوسف و عزت خویش بود ، چون نیک نگه کردند ذلت و خواری خویش را دیدند و عزت و بزرگواری یوسف ! بنداشتند که چون او را از پدر جدا کردند وی را خواری گردانیدند بسی بر نیامد که خود را دیدند برابر تخت اوصف کشیده و کمر خدمت در میان بسته چاکروار می گفتند : ای عزیز مصر : ما و خانواده ما دو چار قحطی و گرسنگی شده و تو ما را از این بلا و زیان نجات ده !

تفسیر لفظی

۱۱۲- بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا أَهْمٌ يَحْزَنُونَ . آری هر کس روی خود را فراراه خدا دهد و فرمان او را رام باشد و نیکو کاری کند ، دست مزد او نزد خداوند است که وارد بهشت شود در حالیکه نه بیمی دارند و نه هیچ اندوه گین شوند !

۱۱۳- وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ . جهودان گفتند ترسایان بر هیچ چیز نیستند و ترسایان گفتند جهودان بر هیچ نیستند و ارزش ندارند ! در حالیکه آنان کتاب خدا را می خوانند ، هم چنین آنان که هیچ نمی دانند گفتاری مانند گفت ایشان داشتند و خداوند روز رستاخیز میان آنها در آنچه آنها باهم گفت و شنید داشتند دادرسی خواهد کرد .

۱۱۴- وَمَنْ أظْلَمَ مِنْ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَأْكَلُونَ لَكُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ . کیست بیدادتر از آن که باز می دارد مسجدهای خدا را از اینکه در آنجا خدا را یاد کنند و ذر ویرانی آن می کوشند ایشان هرگز در آن مسجدها وارد نشدند مگر با ترس و لرز ، ایشانراست در دنیا رسوائی و در عقبی عذابی بزرگ .

۱۱۵- وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ . خاور و باختر همه از خداست ، هر جا که شما روی آورید همان جا سوی خدا است که خداوند بسیار توانا و دانا است (۱) .

تفسیر ادبی و عرفانی

۱۱۲- بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ ... : اشارت است به اینکه : کار کار مخلصان است و دولت دولت

(۱) مفسران نوشته اند جمعی از یاران رسول خدا به سفری بودند که ناگهان از آمدن قبله بر آنان مشتبه شد و هر کس به تشخیص خود به سمتی نماز گزارد ! چون هوا یابزد ، جمله بدانستند که هیچ یک رو به قبله نبوده اند شرح حال به پیغمبر عرض کردند در حال این آیه نازل شد و از آن پس قبله مسلمانان به کعبه تبدیل یافت .

صادقان و سیرت سیرت پاکان ، امروز بر بساط خدمت بانور معرفت ، فردا بر بساط صحبت با سرور و وصلت ، می گوید : پاکشان کردیم و از بونه امتحان خالص بیرون آوردیم که به حضرت پاک جز عمل پاک و گفتار پاک نشاید و جز آن بکار ناید ، اخلاص تو آنگاه خالص باشد که از دیده تو پاک باشد و بدانی که آن اخلاص نه در دست تو است و نه به نیروی تو است بلکه رازی است خدائی و نهادهی است الهی ، کس را بر آن آگاهی نه و دیگری را در آن راه نیست که خداوند خود فرموده : بنده ای برگزینم و به دوستی خود به پسندم و ودیعت خود در سویدای دلش قرار دهم که نه شیطان بدان راه یابد نه هوای نفس آنرا تباہ کند !

ذوالنون گفت : کسی که این ودیعت نزد وی نهادند نشان آنست که مدح و ذم کسان پیش او بیک نخ باشد آفرین و نفرین آنان را یک رنگ بیند نه از آن شاد شود و نه از این غمگین !

رو که در بند صفائی ، عاشق خویشی هنوز گم بر تو عز منبر خوش تراست از ذل دار !
این چند کس را مخلص (بفتح لام) خوانند که او را بدایت کار است وقتی مخلص (بکسر لام) باشد که نهایت کار است و موسی را در قرآن مخلص (بفتح) خوانده ولی محمد مخلص (بکسر) بود - زیرا (خالص شده) ، آن درگاه است که به خلقت نبوت سرفراز میشود و (خلوص دارنده) ، آن درگاه است که کار نبوت بالا گرفته و نوازش پروردگار به او روی نهاده و این حال کسی است که از اول او را روش بود و از آن به کشش حق رسید و فرق موسی و محمد در همین جا است که محمد پیش از دورگی آدم ، پیغمبر بود !

پیر طریقت شیخ انصاری گوید : محقق وقتی به حق رسد که سیل ر بویست در رسد و گرد بشریت بر خیزد ، حقیقت بیفزاید ، بهانه بکاهد ، نه کالبد ماند نه دل و نه جان ماند ، صافی رسته از آب و گل ، نه نور در خاک آمیخته و نه خاک در نور ، خاک با خاک شود و نور با نور ، زبان در سر ذکر شود و ذکر در سر مذکور ! دل در سر مهر شود و مهر در سر نور ، جان در سر عیان شود و عیان از بیان دور ، اگر تو را این روز آرزو است از خود برون آیی چنانکه ما را از پوست ، به ترک خود گوی که نسبت با خود نه نیکو است ! همانست که این جوان مرد گفت :

نیست عشق لایزال را در آن دل هیچ کار گوهنوز اندر صفات خویش ماندست استوار !
هیچ کس را نامده از دوستان در راه عشق بی زوال ملک صورت ، ملک معنی در کنار !

۱۱۴ - وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَتَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ . . . از روی اشارت می گوید : کیست ستمکار تر از آنکس که وطن عبادت به شهوت خراب کند و میهن معرفت را به علاقت و قید تباہ سازد و مأوای مشاهدت را به ملاحظات دیگران ضایع گرداند ! چه که وطن عبادت ، نفس زاهدان است ، و میهن معرفت ، دل عارفان ، و مأوای مشاهدت ، سر دوستان است ، آنکه نفس خویش را از شهوتها باز داشت و وطن عبادت او آبادان شد و نامش در جریده زاهدان ثبت گردید .

ابراهیم ادهم را گویند چون به عزم خانه خدا رفت در راه با همراه خود به مسجدی رسیدند در حالیکه گرسنه بودند و ادهم خرده چیزهایی داشت گفت آنرا گروگذار و با آن نان و نمکی آماده سازد رفیق ادهم که در پی این کار رفت در راه غلامی را دید که افسار استری پر بار در دست داشت و پیش آمد و گفت من ابراهیم ادهم را می خواهم و غلام پدر او هستم چون پدر او فوت شده و این چیزها را برای او فرستاده اند رفیق ادهم او را به مسجد آورد ، غلام دست و پای ادهم را بوسه داد و گفت : چهل هزار دینار ارث شما است و من که بنده شما هستم این مال را آورده ام ، ابراهیم گفت :

اگر راست میگوئی که تو بنده هستی! تو را در راه خدا آزاد کردم و همه مال را بتو بخشیدم! وقتی آن غلام رفت ابراهیم گفت: خداوند! بایک گرده نان از تو روزی خواستم تو برای من مال دنیا فرستادی به حق جلال و عظمت خودت که اگر از گرسنگی بمیرم خواستار هیچ چیز از متاع دنیا نباشم!

هر کس سرخویش را از ملاحظات دیگران و پاس خواسته آنان باز داشت وطن مشاهدت او آبادان گردد چنانکه با یزید بسطامی چون چشم همت از بیگانگان بیک بار فرو بست و گوش کوشش بیفکند و زبان زیان در کام ناکامی کشید، به زبان حال گفت:

هر کسی محراب دارد هر سوئی باز محراب سنائی کوی تو است
آن گاه از بارگاه ربّ العزت شنید که می گوید: با یزید: اکنون که بی همه گشتی با همه ای و چون بی زبان
و بی روان گشتی هم بازبانی هم بازوانی!

ما را بجز این زبان زبانی دگر است چون دوزخ و فردوس مکانی دگر است
آزاده نسب، زنده بجای دگر است وان گوهر پاکشان زکانی دگر است!

بایزید گفت: پس از آن خداوند مرا زبانی داد از لطف صمدانی، ودلی داد از نور ربّانی، و چشمی داد از صنع یزدانی، تا اگر گویم به مدد او گویم و به نیروی او پیوم، به روشنائی او بینم، در مجلس انس او نشینم چون بدان مقام رسیدم زبانم زبان توحید شد و روانم روان تجرید! نه از خود میگویم، گوینده در حقیقت او است و من در میان ترجمانم و می گویم:

بیرون ز همه کون، درون دل ما است وز خلق جهان، بیک قدم منزل ما است!
محنت همه، در نهاد آب و گل ما است پیش از دل و گل چه بود، آن حاصل ما است!

﴿ تفسیر لفظی ﴾

۱۱۶- وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا... : گفتند خداوند فرزندی گرفته! ایاك و بی عیب است خدای یگانه! سُبْحَانَہٗ بَلْ لَہٗ مُفَی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ کُلِّ لَہٗ قَلٰنِیۡوٰنٌ . آنچه در آسمانها و زمین است هیچ بیک فرزند او نیستند بلکه همه بندگان او هستند و همه پرستندگان و رام و مطیع او!

۱۱۷- بَدِیۡعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاِذَا قَضٰی اَمْرًا فَاِنَّمَا یَقُولُ لَہٗ کُنْ فِیۡکُوۡنُ . نوساز و نوآورنده آسمانها و زمین از نیستی است و چون کار خواهد و امری اراده کند گویدش باش، پس می باشد و پدیدار میشود!

۱۱۸- وَقَالَ الَّذِیۡنَ لَا یَعْلَمُوۡنَ لَوْلَا یُکَلِّمُنَا اللّٰهُ اَوْ تَاۡتِیۡنَا اٰیٰتٌ کَذٰلِکَ قَالَ الَّذِیۡنَ مِنْ قَبْلِہِم مِّثْلَ قَوْلِہِمۡ تَشَابَہَتْ قُلُوۡبُہُمۡ فَذٰلِکَ بَیِّنٰتٌ لِّقَوْمٍ یُّوقِنُوۡنَ . آنان که خدایان نمی شناسند گفتند چرا خدا با ما سخن نمی گوید یا بر یکی از ماها به زبان ما پیغامی و نشانه ای نمی آید؟ کسانی که پیش از ایشان بودند نیز هم چنین گفتند، دلهاشان بهم مانند شد که گفتهاشان بهم مانند بود، ما نشانهای خود را روشن برای اهل یقین فرستادیم.

۱۱۹- اِنَّا اَرْسَلْنَاکَ بِالْحَقِّ بَشِیۡرًا وَّ نَذِیۡرًا وَّلَا تُسْئَلُ عَنْ اَصْحٰبِ الْجَحِیۡمِ . ما تورا به حق و به شایستگی فرستادیم که شاد کننده و بیم دهنده باشی و از زاری و خواری و رسوائی اهل دوزخ پرسیده نیستی!

۱۲۰- وَلَکن تَرْضٰی عَنکَ الْیَہُوۡدُ وَّالِنَصٰرٰی حَتّٰی تَتَّبِعَ مِلَّتَہُمۡ قُلْ اِنِّ هُدٰی اللّٰهُ هُوَ

الْهُدَىٰ وَلَتَتَّبِعُنَّ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ .
 جهودان هرگز از تو خشنود نخواهند شد و هم چنین نصاری مگر آنکه از کیش ایشان پیروی کنی! بگو بآنها که راه نمونی
 راه نمونی خداوند است! و اگر تو به میل آنها روی پس از آنکه دانش و پیغام از خدا بسوی تو آمده، در آن صورت هیچ کس
 از سوی خداوند رهاننده و یاری کننده تو نیست!

۱۲۱- اَلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ اُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن يَكْفُرْ
 بِهِ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ . آنان که برایشان نامه فرستادیم، بسزا و بخوبی بر آن پی برده اند و می خوانند و می گروند
 و کسانی که به آن نامه کافر میشوند از نومیدان و زیان کارانند .

۱۲۲- يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَاَتَىٰ فَضَّلْتُكُمْ عَلَي
 الْعَالَمِينَ . ای فرزندان یعقوب بیاد بیاورید نعمت من که بر شما ارزانی داشتم و شما را بر همه جهانیان روزگاران
 برتری دارم!

۱۲۳- وَاَتَقُوا وَيَوْمَآلَا تَنْجِرِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ
 وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ . و بپرهیزید از روزیکه هیچ کس به کار کس دیگر نیاید و نه از وی باز خریدی بپذیرند و نه کسی را
 خواهش گیری کنند و نه ایشان را کسی یاری کند و فریادرس باشد!

تفسیر ادبی و عرفانی ❁

۱۱۶- وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ... : پاك است و بی عیب خدای یگانه، یگانه در حلم، یگانه در وفا،
 یگانه در مهر، در گناه از بنده نبرد، اگر بنده به دیگری گراید او نگراید که در وفا یگانه است، اگر بنده عهد بشکند
 او نشکند که در مهر یگانه است، یگانه در ذات، یگانه در صفات، بری از علات، منزّه از آفات، ستوده به هر عبارات، زیبا
 در هر اشارات، آفریننده دقایق و ساعات، مُقَدِّر اعیان و اوقات، نه در صنع او خلیل، نه در تقدیر او حییل، نه در وصف
 او مثل، مُقدِّر است لیم یزل .

آن ذات کمالی که ز تو کاسته نیست
 جز از کف تو فیض گرم خاسته نیست
 خدایا و ندی بی شریک و نیاز، پادشاهی بی نظیر و بی نیاز، گناه آمرزاست و بیچاره نواز، دانای بی علت، توانای
 بی حیلت، قیوم تا ابد، قدوس از حسد!

اندر دل من بدین عیانی که توئی
 وز دیده من بدین نهانی که توئی
 و صافی، تورا وصف نداند کردن
 تو خود به صفات خود چنانی که توئی!
 خداوندی که گوشها گشوده بنام او، دلها اسیر پیغام او، موحد افتاده در دام او، مشاق مست مهر از جام او،
 امید عاصیان و مفلسان بدو، درویشانرا شادی به جلال او، منزلمان بر درگاه او، نشستشان بر امید وصال او، بودنشان
 در بند وفاء او، راحتشان با نام و نشان او.

دو صد عالم که روحا نیست از فر فضل او
 دو صد سمیتهی که نورانیست از نور جمال او
 پیر طریقت گفت: خدایا، یک چندی بیاد تو نازیدم، آخر خود را رستخیز گریدم، چون من کیست که این
 کار را سزیدم، اینم بین که صحبت تو ارزیدم، خدایا، نه جز از یاد تو دل است، نه جز از یافت تو جان، پس بی دل و بی جان
 زندگی کی توان؟